



رهائی

سال دوم شماره ۶۲
پنجشنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۹
شماره ۲۵ ریال

در این شماره :

• تشدید بحران درونی هیئت حاکمه

و وظیفه نیروهای چپ

• گزارش مبارزات کارگران بارانداز خرمشهر

یک تجربه ؛ یک جمع بندی

• فدا ائیان اسلام (۱)

تقلب در قاریخ ، سکه رایج در جمهوری اسلامی

• چند پاسخ ♦♦♦

• اعتصابات کارگری در لهستان (۲)

“بهرکراسی و دموکراسی سوسیالیستی”

• در حاشیه رویدادها

تشدید بحران درونی هیئت حاکمه

و وظیفه نیروهای چپ

در شماره های گذشته رهائی، اشاراتی به اوضاع کنونی کشور کرده و گفتیم که چگونه بحران سیاسی فعلی، بورژوازی بر آنست که بنا بهره گیری از جونا رضانیتی عمومی، در مقابل تنها جماعت روزمره حزب جمهوری اسلامی به مواضع قدرت که همزمان با مفتضح شدن این حزب و اعوان و انصارش در میان توده های مردم است، راه را برای دست یافتن به مواضع قدرت باز کند. بورژوازی در پناه ارتش که در رهبری خود عوام - فریبی چون بنی صدر را دارد، در پی آنست که از شرایط موجود به نفع قدرت تضعیف شده خود وارد عمل شده و شرایط را به نفع خود تغییر دهد و خرده بورژوازی نیز بهیچ وجه حاضر نیست که از اریکه "قدرت الهی" خویش بریزد. به عبارت دیگر بحران سیاسی حاکمیت در حالی عمیقتر میشود که برای حل بحران موجود اقتصادی و اجتماعی در ایران چشم اندازی در آینده کوتاه مدت متصور نیست و حاکمیت نیز در شکل فعلی اش در مقابل آن چیزی جز عجز و ناتوانی ارائه نداده است.



امروزه امید خرده بورژوازی سنتی در ایران به حکمروائی کامل و بدون قید و شرط در رهبری سیاسی جامعه به سوابی بیش نمیانند. حزب جمهوری اسلامی و توابع آن ووالی امر مجبور گردیده اند که علاوه بر استفاده از تزویر، تخمیق توده ها، برای ادامه حکومت جابرانه خود به خشونت نیز متوسل شوند. آخرین پیام "اما ما ملت" که ملغمه ای از "عطوفت الهی" نسبت به نیروهای سیاسی و خشونت نظامی در مقابل "توطئه گران" بوده بهترین وجهی بیانگر واقعیتی است که این

جناح از حاکمیت در آن قرار دارد. حتی "پیروی درخشان" دانشجویان مسلمان پیرو خط امام که امپول تقویتی ۲/۸۸ میلیارد دلاری را برای دولت ورشکسته مکتبی آقای رجائی به همراه داشت قادر نیست که در دبی مهری مردم و به فریاد در آمدن رقیب را از چهره آنان بزداید و بعنوان کمک موشی در تثبیت یکجانبه این بخش از حاکمیت موثر افتد. دستپاچه شدن این بخش از حاکمیت در جریان دانشکاهها و بسیج امت مسلمان - که مشتی چاقو کشان حرفه ای بیش نبودند - نشان داد که پایه های توده ای آقایان - همچون دانه های ریز و لغزنده تسبیحشان دیگر جز در نسوخت انگشتان نیز به چرخش در نمی آید. خرده بورژوازی سنتی در راس حاکمیت طی دو سال حکومت مطلقه اش، تنها "کارستانی" را که خود برای مردم انجام داده این است که نشان دهد که از این اما مزاده نیز معجزه ای بوقوع نخواهد پیوست.

آنچه در فاصله ۱۷ شهریور بهمن ۵۷، چون آفتاب رنگ باخته ای در تاریکی حرکت مردم نور در افشاندن و چند صاحبی نیز از خود "نور الهی" ساطع کرد - و چشم بسیاری از مردم را خیره نمود - در فاصله بهمن ۵۷ تا بهمن ۵۹ به چنان مه غلیظی تبدیل شده است که امروزه در مقابل وزش گردبادهای تند میتواند به عقب رانده شود. آنچه که به عیب و بازویر برگرده تاریخ سوار گردیده (امروز خود در زیر مهمیزهای سخت همان تاریخ جان میکند. عدم لیاقت تاریخی، خود را در عدم لیاقت شخصی نشان میدهد و عدم لیاقت شخصی خود را در مقابل با موج نارضایتی بصورت ترور کوربروز میدهد.



پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

را از ارزش اضافی حاصله پر کرد؛ پاسداران و ارتش را در مقابل به با تجاوز عراق - ترغیب به دفاع از مام میهن نمود و راه را برای تثبیت حاکمیت استوار نمود، به افشای اعمال ضد دموکراتیک حاکمیت پرداخت چون "لیبرالها" از آن سود میبرند و نتیجتاً همسوئی و همنوایی با آنچه را که این بخش از حاکمیت بدان دست میازد تبلیغ کرد. یا همانند مجاهدین حداقل اگر نه در ذهنیت بلکه در "عینیت" و "واقعیت" خطر بورژوازی و ارتش را بغراموشی سپرد، طوری لبه تیز شمشیر را بسمت خرده بورژوازی سنتی و بخش روحانی حاکمیت حرکت درآورد که حتی با دعوای آن نیز، دا من بورژوازی و ارتش را نگیرد، آنقدر و بدرستی از لزوم دموکراسی دمزد (ولی بشیوه ای نادرست) "شیربی یال و دمی" چون بنی صدر، خود را "آزادیخواه جلوه گرا زرد و سوار توهشم" توده ها "بخواهد قدرت سیاسی تضعیف شده بورژوازی را سا مان بخشد. هر چند ممکنست مجاهدین در تصور خود، درد عواید و جناح موضع مشخصی را اتخاذ نموده باشند و با حرکت از موضع قدرت، بازی بین دو جناح را جایز شمرند و با حتی با نفوذ در میان ارتشش خطر آنرا بالقوه نبینند، اما با این وجود، در "عینیت" نیروها چگونه ای دیگر عمل مینمایند. "بنی صدر، بنی بدر حما بنت میکیم" مجاهدین، واقعیتش را در تقویت فرماندهی "کل قوا" میابند که قلاجیها و شاه مهرها در راس آن قرار دارند. جناحی تقویت میگردد که اهرم دولت و اقتصاد - هر چند در شکسته - را در دست دارد و از این نیرو امکان مانورهای فراوانی را خواهد داشت. اما راه دیگری نیز موجود است: مبارزه در راه تشدید تقاضای جناح حاکم، و سمت دادن کلیه اعتراضات مردمی علیه حاکمیت. در حقیقت چپ مستقل اگر بخواهد نه دنبال روی این یا آن جناح از حاکمیت باشد باید با تبلیغ شعارهای مستقل خود در قبال مسائل مطروحه در سطح جامعه - شعارهای دموکراتیک و سوسیالیستی - به افشای حاکمیت - هر دو جناح آن - و تدوین مبارزه در سطحی وسیعتر دست زند.



در حقیقت ما با شرایط مشخصی مواجه هستیم. شرایطی که از یکسو مبارزه میان دو جناح تشدید یافته است و هر دو جناح در پی آنند که خود را به مثابه تنها قدرت در حاکمیت تثبیت نمایند. از سوی دیگر ناراضی مردم دمبدم افزایش می یابد. بحران اقتصادی و اجتماعی نه تنها حل نگردیده است، بلکه بار مضاعف ناشی از جنگ نیز بدان افزوده شده است. جنبش کمونیستی ایران نیز هنوز به آن رشد کمی و کیفی نائل نیامده است که در لحظه بتواند خود را به مثابه آلترنا تیف قدرت در جامعه عرضه نماید. مضاف بر آن توطئه گران حاکم - هر دو جناح - بر

بورژوازی بدبخت و زبون بخش خصوصی که در دوران شاه، "آزادی" یا بهتر بگوئیم، شرکت در دولت سرمایه داری را طلب مینمود، و در دوران دولت موقت، سمت دسته چاقو را برای خود حفظ نموده بود، امروزه تحت رهبری "داهیان" بنی صدر توانسته است چاقوی خود را نه تنها لبه دار بلکه تیز نماید. جنگ ایران و عراق مستمکی برای ساختن ارتش، و انحصار طلبی حزب، دلیلی برای پوشیدن عباي "آزادیخواهی" گردیده است. بورژوازی نیز خود را پیرو خط امام میدانند، اما آن خطی که خود برای رسیدن به مقصد انتخاب کرده است: بازسازی تولید سرمایه داری. امروز بورژوازی سعی دارد که برگرداند ناراضی مردم سوار شود و از همان وسیله ای استفاده نماید که موتلفه فعلی اش - خرده بورژوازی - دو سال پیش از آن استفاده کرد: همدردی و همسوئی با مردم. اما اگر تاریخ بخواهد دوبار تکرار شود و بار دوم مضحکه ای بیش نباشد، آنگاه چگونه میتواند قهرمانی بهتر از بنی صدر و بازرگان برای خود انتخاب نماید.

اما مردم در کدام سو قرار دارند؟ آیا آنان خسته تر و فقیرتر از قیام بهمن ماه بیرون آمده اند و یا هنوز برای مصافهای بعدی رمقی در تنششان مانده است؟ آیا آنان نیز در این مقطع تاریخی خواهان سکون هستند؟ خواهان پیروزی جناح علیه جناح دیگر؟ و یا همکاری خبرگان بورژوا و خرده بورژوا را تحمیل بیشتر خود، می پذیرند؟ آیا جنبش طبقاتی را در مبارزه ی روزمره زحمتکشان این جامعه به آن درجه ارزش و تکرار رسیده است که توده ها انقلاب را در دستور کار خود قرار دهند؟ آیا "انقلاب دگر" امروزه مفهوم مشخصی دارد و یا بعهدۀ تاریخ است که زمان و چگونگی سیر آن روشن نماید؟ آیا محتوم دانستن شکست خرده بورژوازی معنایش پیروزی "بورژوازی" است؟ و یا تبدیل سوم را بنجا معنی مشخص مییابد؟



بنظر میرسد اگر نخواهیم از اوها و تخیلات حرکت کنیم و از بورژوازی انتظار "دموکراسی" و از خرده بورژوازی انتظار مبارزه ضد امپریالیستی داشته باشیم، باید حدود و ثغور حرکت آن بدیل سومی را که میتواند اگر نه بعنوان یک بدیل اجتماعی در شرایط فعلی جامعه بلکه بعنوان نیروئی که بتواند در لحظه معین تاریخی کارآیی بیشتری از خود نشان دهد، روشن نمائیم. در حقیقت در مقابل این بدیل سوم، سه راه وجود دارد. یا باید به تبعیت از خرده بورژوازی به گسردن داب لجنزاری بنام "مبارزه ضد امپریالیستی" افتاد، و همزمان با "حزب توده" و فدائیان "اکثریت" به تشویق خرده بورژوازی حاکم در "مبارزه اش" پرداخت و مثل آنها و راه کارگران را به تولید بیشتر ترغیب نمود و عملاجیب ما حیان سرمایه

گزارش مبارزات کارگران بارانداز خرمشهر

يك تجربه

يك جمعبندی

ب - معین

خودمان را می خواهیم . آواره شدیم . محلی برای زندگی و سکونت نداریم . اکثر بچه ها مان از سرما مریض شده اند . آخر چرا حقوق ما را تا حالا نداده اند ؟ ما از کجا بیاوریم و بخوریم ؟ مگر ما سرمایه داریم ؟ ما حقوق خودمان را می خواهیم . سه ماه است که یک قران هم بهمان داده اند . از کجا بیاوریم ؟

جمعیت همگون می شود . نماینده انتخاب می کنند . چند نفر بسرعت انتخاب می شوند . کل جمعیت برای انتخاب " فعال " است . نماینده ها اکثر کارمند ، سرکارگرا سرپرست دسته اند . یکی از نماینده ها هم مدیر سابق " شرکت خدمات کشتیرانی " می باشد که در شرکت استیو دورینگ از نظراداری - مدیریت ادغام شد . از نماینده ها دو نفر کارگر ساده هستند . نماینده ها وارد ساختمان " وزارت کار " می شوند و " بالا " می روند تا خواستهای کارگران را مطرح کنند و حقوق یا جواب " وزارت کار " را به " پائین " بیاورند .

اینان کارگران گمرک بندر خرمشهر (محمره) هستند که اکثر در استخدام شرکت حمل و نقل و باراندازی " استیو دورینگ " می باشند . البته تعدادی از کارگران شرکت " ایران ترمینال " که شرکت مشابه " استیو دورینگ " و " شرکت خدمات کشتیرانی " ، دو شرکت دیگر گمرک هم در میان آنها می باشند . حدود ۲ هزار نفر می شوند . البته این جمعیت همه کارگران این سه شرکت حمل و نقل گمرک نیستند . کل کارگران این شرکتها رقمی بیش از ۵ هزار می باشد ولی بقیه بیشتر با آمدن اینان بعلت پراکندگی بی اطلاع بوده اند یا مکانات مالی مسافرت از جنوب به تهران رانداشته اند . ماحیان این سه شرکت بغداد قیام بهمن ماه فرار کردند . مدیریت این شرکتها با نظارت نماینده ای که از طرف دولت تعیین شده انجام می گیرد . گویا این نماینده از قیام بهمن تا آذر ۵۹ بار تغییر کرده ، آخرین نماینده شخصی بنام سازگار است که خودکارمند " وزارت کار " می باشد . کارگران شرکت های " استیو دورینگ " و " ایران ترمینال " در مبارزات سال ۵۷ مردم فعالانه شرکت کرده بودند . بعد از قیام بهمن ماه نیز در تیر - مرداد ۵۸ بخاطر اضافه حقوق و رسمی شدن اقدام به تحصن نموده بودند که بوسیله مدنی عام مسل سرسپرده و استانداری خوزستان دولت جمهوری اسلامی این تحصن سرکوب و متلاشی می شود .

کارگران در انتظار جواب هستند . با همدیگر گفتگو می کنند . آیا حقوق ما را " وزارت کار " پرداخت خواهد کرد ؟ آیا امروز " وزارت کار " تکلیف ما را روشن می کند ؟ لحظات سنگین انتظار ، از یکی

دمدم راهی به زندگی است از مطلع وجود تا مطرح عدم از تحفه بیاشده ره باز می شود از او حکایت دگر آغاز می شود .

" نیما "

آغاز جنگ ارتجاعی دولتهای بورژوازی ایران و عراق سر آغاز فلاکتی دیگر برای طبقه کارگر و سایر زحمتکشان هردو کشور بوده است . ویرانی ، آوارگی ، بیکاری ، گرانی ، سرکوب و فقر بیشتر و شیوع امراض مختلف در میان زحمتکشان و ... آن چیزهایی است که در حین جنگ نصیب طبقه کارگر و زحمتکشان ایران و عراق گردیده است . جبران نمای پی آمدهای جنگ نیز بردوش طبقه کارگر تحمیل خواهد شد . ترمیم خسارتهای وارد شده به زندگی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان کار دولت و نهادهای بورژوازی نمی باشد ، چرا که این نهادها ، فاقد آن خلعت طبقاتی انقلابی اند که بتوانند جوابگوی خواستها و نیازهای زحمتکشان باشند .

تجربه

روز شنبه ۲۹ آذر

تجمع در جلوی " وزارت کار " آغاز می شود . گروه گروه می آیند . بادهستها و با چهره های آشنا با کار ، آشنا با رنج و درد ، آشنا با دربدی خطوط چهره ها و نگاهها حکایت از ناآشنائی با محیط ، سوالات بی شمار ، تردیدها ، ابهامات و ته مانده ای از توهم و توقع از نهادهای دولتی و بیت ها . نارسای رابا سنگینی خاصی تکلم می کنند ، و وقتی هم که به زبان عربی یا بعضا کسری صحبت می کنند لغات بی شمار فارسی بکار می برند ، تنها دکمی از آنها فارسی رابا صراحت و روشنی صحبت می کنند . صحبت با زبان فارسی بیان خواستههایشان را مشکل می سازد . در میان آنها زنی دیده نمی شود . تعداد جوانان کمتر از ۱۸ سال و پیر مردان من ترا ۵۵ سال در میان آنها چشمگیر است . سن اکثر آنها بین ۲۵ تا ۴۰ سال میباشد . هر رهگذری را متوجه خود میسازند . در همه جمع این صداها را بخوبی می توان تشخیص داد : خانه های ما خراب شده . شهرمان داغان شده . زن و بچه های ما چند ماه است که چیزی برای خوردن ندارند . حقوق سه ماهه ما را نداده اند . ما حقوق

را شناسایی کنند و از آنجا بیرون نمایند. با اینکار خود ترس تاریخی خویش را از حرکت کارگران، از پیوند کمونیستها با کارگران و از سازمان یابی مبارزات مطالباتی - طبقاتی طبقه کارگر و زحمتکش به عیانترین وجهی نشان میدهند.

کارگران هنوز در حال انتظار بر سر میز درستی مقابل سوال: اگر اینجا هم به ما جواب درستی ندادند چه کار کنیم، سه گرایش از هم قابل تفکیک و تشخیص میشود.

اول اینکه بر میگردیم به شهرهای خودمان و منتظر میمانیم تا چه بشود؟ استدلال این گرایش این بود که چون نمیدانیم جریانات جوامعی چقدر طول میکشد و چون امکانات و قدرت مالی ماندن در تهران را بمدت نامحدودی نداریم پس بهتر است به محل های خودمان برگردیم و آنچه را که داریم یا قرض کرده ایم با زن و بچه هایمان بخوریم. بعضیها از همان روز شنبه شروع به برگشتن نمودند.

گرایش دوم این بود که از نخست وزیری به شکل راهپیمایی تا جماران نزد خمینی میرویم و در آنجا خواهشهای خود را مطرح مینمائیم. خمینی حتما جواب ما را خواهد داد. این گرایش همچنان در مسیر حرکت بعدی کارگران و تبدیل آن به گرایش مسلط بود.

گرایش سوم به شکل دو بدیل خود را مطرح میکرد. بدیل اول این بود که م (کارگران) باید نخست وزیری را بازور اشغال کنیم و آنهایی را که توی ساختمان هستند تنبیه کنیم، و بدیل دوم باین شکل مطرح میشد که ما باید به خیابانهای شهر برویم و تظاهرات کنیم. شعار علیه "دولت" بدهیم و خلاصه حالا که اینها به حرفهای خودمان را به مردم نمیدهند ما باید حرفهای خودمان را به مردم بزنیم و "دولت" را افشاء کنیم.

بعد از مدتی نماینده های کارگران از نخست وزیری بیرون میآیند. جواب مشابه جواب "وزارت کار" است. "شما بیخود کردید آمدید اینجا. الان زمان جنگ است، دولت بودجه ای برای شما ندارد. بروید گدایی کنید. شما نمیبایستی اینجا میآمدید و تظاهرات راه می انداختید" در این موقع جمعیت کارگران

خشمگین میشوند و در حالیکه با صدای بلند شعار یا مرگ یا حقوق را میدادند بطرف درهای ورودی حمله میکنند و با ممانعت از تردد ماشینها رانت و آمد را در پارکینگ و خیابانهای اطراف نخست وزیری قطع مینمایند مجددا ترکیب نمایندگی با شرکت تعداد بیشتری از کارگران شکل میگیرد و با حمایتی که از طرف جمعیت از آنها میشود به ساختمان وارد میشوند و با طرح مجدد خواهشهای خود خواهان آن میشوند که نماینده های خرمشهر در مجلس شورای اسلامی و رئیس مجلس جوامعی خواهشهای آنها باشد. در این هنگام بعضی از افراد گرایش اول شروع به رفتن به شهرهای خود میکنند و افرادی که در این مدت مریض

از نهادهای دولت بورژوازی بر اذهان کارگران سنگینی میکند.

نماینده ها بعد از مدتی پائین آمدند. خبرها ناخوش بود. خطوط ناراضیتی و اعتراض در صورت کارگران شکل می گیرد. به نمایندگان گفته بودند: "شما بی خود کردید که اینجا آمدید. الان موقع جنگ" و در جواب اینکه ما نان نداریم که بخوریم چکار کنیم؟ به آنها گفته بودند: "بروید گدایی کنید" و جواب به اعتراض نماینده ها این بود که: "به هرکجا که می خواهید بروید شکایت کنید".

در جمعیت همه می افتد. چی؟؟ همه ما اینها را "بالا" فرستادیم حالا ما باید از "پائین" برویم "بالا" بعد هم به ما می گویند "بروید گدایی کنید".

بعد از مدتی تصمیم بر این می شود که بروند جلوی نخست وزیری، آنجا هم خواسته های شان را مطرح کنند و هم شکایت "وزارت کار" را بکنند. یک دسته حدودا سیصد نفری بشکل صف نسبتا منظم بطرف خیابان کاخ حرکت می کنند. بقیه جمعیت بشکل گروه گروه، جدا از هم این صف را دنبال می کنند. بدون اینکه شعاری بدهند. کمیت آنها، چاقیه ها، شان، و قیافه ها شان تمامی رهگذران را متوجه خود میسازند.

بدون هیچ حادثه ای جمعیت به مقر نخست وزیری میرسد. تعداد بیشتری از کارگران در نمایندگی دخالت میکنند و مجددا نماینده ها برای "بالا" رفتن خود را آماده میکنند. از ورود آنها ممانعت میشود. فشار جمعیت و هجوم آنها به در ورودی که با شعار "یا مرگ یا حقوق" انجام میگیرد، پاسداران و نگهبانان را و میدارد که با کسب اجازه از "بالایی" ها اجازه ی ورود نمایندگان کارگران و ملاقات با معاونت نخست وزیری را بدهند. البته در این هنگام کارگران بطرف درهای ورودی هجوم میآورند تا کویا جلوی فرار نخست وزیر را بگیرند. از رفت و آمد ماشینها در خیابان پاستور جلوگیری میکنند. چندین نفر هم با دراز کشیدن روی اسفالت و جلوی ماشینها از تردد ماشینها ممانعت میکنند. جمعیت حالت انفجاری بخود گرفته بود. بالاخره موفق میشوند نمایندگان خود را "بالا" بفرستند.

کارگران که به خشم آمده بودند شروع به دادن شعار "یا مرگ یا حقوق" مینمایند. در کنار این شعار متوهمانه و برای جوامعی و خنثی نمودن محبتهای پاسداران شعارهای "دروغ بر بنی صدر" و "الله اکبر خمینی رهبر و مرکز بر صدام یزید" نیز میدادند که بعد از شعار "یا مرگ یا حقوق" بیشتر شعار "دروغ بر بنی -

صدر" را میدادند. در زمانیکه کارگران انتظار نمایندگان خود را میکشیدند، پاسدارانی که لباس شخصی و بعضا لباس پاسداری بر تن داشتند شروع به گشت زدن در میان جمعیت مینمایند که بانگاه در قیافه ها، دقت به متن صحبتها و گونه ی صحبت کردن اشخاص و طرز ایستادن افراد، بقول خودشان افراد "مشکوک"

پرتوان تر با د اتحاد کارگران علیه سرمایه داران

فدیه بودند نیز همراه آنها میروند. جمعیت بعد از بازگشت نماینده ها تصمیم میگیرند که محل را ترک کنند و فردا یکشنبه ۳۰ آذر مجددا در جلوی نخست وزیری تجمع نمایند.

یکشنبه ۳۰ آذر

تجمع از صبح یکشنبه مجددا شروع به شکل گیری مینماید. عده ای به شهرهای خود بازگشته اند و البته تعداد قابل توجهی هم از جنوب آمده اند. در خلال شکل گیری تجمع کارگران برای تازه واردها توضیح میدهند که تا حالا چه کرده اند و چه شده و از "مقامات" چه جوابی گرفته اند؟

علاوه بر اشخاص جدید کارگر تعدادی روشنفکر هم وارد تجمع شده اند. جستجوی پاسداران و حامیان سرمایه امروز شدیدتر میشود. و دنبال تازه واردین میگردند. در این میان دو دختری با که با کارگران صحبت میکردند و از کارگران سوالاتی مینمودند مورد پرسش از طرف پاسداران قرار میگیرند. پاسداران میخواهند کیفیهای دستی آنها را با زرسی کنند. دختران اعتراض میکنند و با حمایت کارگران موفق میشوند که از محل تجمع دور شوند. امروز نمایندگان علاوه بر نخست وزیری به مجلس هم میروند و خواستهای خود را مطرح میکنند. در ابتدا به آنها میگویند که رئیس مجلس آقای رفسنجانی مریض هستند. بالاخره نمایندگان کارگران موفق به ملاقات رفسنجانی و... میشوند. جواب رئیس مجلس و نماینده خرمشهر و دیگران به آنها این است که: دولت در خزانه یک قران هم ندارد و نمیتواند حقوق شما را پرداخت نماید. اگر میخواهید دولت شما را به اردوگاههای جنگ زندگان در جیرفت، جهرم و... ببرد و در آنجا به شما جیره میدهد.

کارگران امروز دیگر تقریبا از رسیدگی به کارشان توسط نخست وزیری و مجلس نا امید میشوند. تعدادی از آنها عزم برگشتن می کنند. ولی کل جمعیت در مجموع حاضر به ترک آنجا نیست و در ضمن برنامه اعزام به اردوگاههای جنگ زندگان را رد می کنند. با این استدلال که شرایط زندگی بنا به شرایط زندگی خود کارگران در اردوگاههای جنگ زندگان خیلی مشکل است و حاضر نیستند در زیر چادر، سرما بزرگان و آنهم با جیره ای که حتی شکم زن و بچه هایشان را سیر نمی کند زندگی نمایند. می گویند که ما کارگریم و حقوق خواهیم ما که اسیر جنگی نیستیم. ما در این مملکت کسار میگردیم. سالتها را کردیم الان حقوق می خواهیم حقوق خودمان را. عده ای هم میگویند که آیا آنها یعنی آقایان نخست وزیر، رفسنجانی، بنی صدر و... حاضرند که خود و خانواده هایشان در آنجا و با این شرایطی که هست زندگی کنند؟ اگر آنها راست می گویند بما خانه بدهند. تنوی ساختمانهایی که خالی است و قابل سکونت و با اندازه لازم و کافی پوشاک و خوراک تحویل ما نمایند.

نمایندگان کارگران با مراجعه به مصوبه مجلس که دولت باید نصف حقوق کارگران و کار-

کنان خود را که کمتر از ۲ هزار تومان و بیشتر از ۳ هزار و ۵۰۰ تومان نشود پرداخت نماید، خواهان پرداخت نصف حقوقها برای سه ماه می شوند. این امید بیشتری شود موقعی که کارگران خبردار می شوند که حقوق یکماه کارگران شرکت ایران ترمینال " به این شکل پرداخت شده و اینبار خواست خود را بر پرداخت حقوق خود به این شکل مطرح شده توسط شرکت یا دولت بیان می کنند. مباحثات نمایندگان کارگران با نخست وزیر بر مبنای طرح این خواست مجددا شروع میشود. در این حین عده ای از کارگران پارچه های سفیدی را که با رنگ سرخ شعارهای " حقوق کامل کارگران پرداخت باید گردد " و " امکانات زندگی برای کارگران و مردم جنگ زده تا مین باید گردد " با امضای کارگران شرکت استیودور بنگ (کمرب خرمشهر) در معرض دید همه کارگران قرار می دهند. ولی با جواب همان است: ما نمی توانیم کارم بکنیم. دولت یک ریال هم در خزانه ندارد، ما قادر نیستیم حتی یک ریال بشما پرداخت کنیم.

بعضی از کارگران معتقدند که همان موقع یعنی روز یکشنبه بعد از ظهر نزد خمینی بروند چون گویا او می تواند مسئله را حل کند و از این جریانات آذارات خبر ندارد. ولی در آنروز این درایش نمیتواند مسأله شود. جمعیت کم کم پراکنده میشود. تصمیم بر این میشود که فردا جلوی نخست وزیری جمع شوند و از آنجا بشکست راهپیمایی - تظاهرات روانه ای جماران شوند. تا مشکل خویش را در نزد شخصیتی دیگر مطرح نمایند که گویا قادر به حل این معضل سرمایه داری است.

دوشنبه ۱ دی

صبح دوشنبه، تجمع با زهم مجدد کارگران در جلوی نخست وزیری و مجلس ادامه مییابد اینبار پس از مباحثات با معاونت نخست وزیری و مجلس مجددا کار آنها به " وزارت کار " محول میشود. و انتظار دیگری در اذهان کارگران شکل نمیگیرد. انتظار مجددا وزارت کار. قرار میشود که جمعیت کارگران همان موقع بطرف " وزارت کار " بروند. البته اینبار خواست خود را شعار خود کرده و با صدای بلند شعار مرکزی را بگوش مردم میرسانند. در طول خیابان انقلاب اکثر جمعیت از آنها پشتیبانی می کردند و خواست آنها را تا پید می نمودند. پاسداران سرمایه نیز بشکل پیاده و سواره در ماشینهای پیکان کمیته سعی در کنترل و جلوگیری از شرکت دیگر مردم در این تظاهرات می کردند. از مهمترین نکات این لحظات ناتوانی عناصر مرتجع در برهم زدن این تظاهرات در موقعیکه تظاهرات و راه پیمایی زحمتکشان ممنوع اعلام شده است می باشد. وقتی که به " وزارت کار " میرسند، ابتدا پاسداران سعی در مانعیت از ورود کارگران به محوطه پشت تریه های " وزارت کار " میکنند. کارگران با هجوم خود پاسداران را با عقب میرانند. یکبار دیگر نماینده ها " بالا " میروند. تا ظهر کارگران آنجا می مانند، ولی جواب همان است. اینبار کارگران خشمکین تر شده و شعارهای " وزارت، وزارت جواب کارگر بده، وزارت، خجالت، حقوق کارگر بده "

طبق اطلاع موثق کسب شده تا تاریخ ۱۵ دی حقوق کارگران پرداخت نگردیده. علاوه بر آن از ۲ نفر از افرادی که جزو نمایندگان بودند تا تاریخ ۱۵ دی خبری نشده است. تعداد زیادی از کارگران میگویند که دولت این دو نفر را دستگیر کرده. کارگران علت دستگیری آنها را برخورد تند با دولت و "خلقی" بودن آنها میدانند. هیات نمایندگی در خیابان آزادی پناهنده (بطرف میدان آزادی) از "وزارت کار" دفتر کار گشوده اند تا بعنوان محل کار فعالیت جهت گرفتن حقوق کارگران از آن استفاده نمایند.

جمع بندی

با آغاز جنگ دولتهای ایران و عراق شهرها و مناطق جنگی توسط مردم تخلیه گردید. این تخلیه و بیرون رانده شدن مردم از کاشانهی خود سیل آوارگان جنگ زده را بدنبال داشت. شکل تشکل اجتماعی (سامانهی اجتماعی) قبلی مردم از هم گسیخته شد. تجمع و تشکل کارگران و زحمتکشان در محل کار، محل زندگی گسسته. مناسبات اقتصادی - اجتماعی، بورژوازی شکل گرفته بود از هم پاشیده شد. تشکل اولیای قبلی یعنی محل (و مناسبات) کار کارگران اینک به توسط جنگی ارتجاعی بشکل دیگری یعنی بیکاری - آوارگی تقلیل یافته است. در این تشکل نیز مبارزهی طبقاتی آشکارا و پنهان ادامه یافته. سازمان یابی و سازماندهی مبارزهی طبقاتی بی تأثیر است. از این تشکل ویژه و کیفیت آن نمیشناسد. ناپایداری، موقت و انمود شدن این حالت (اوضاع جنگی)، پراکندگی حاکم بر این تشکل و همچنین رقابت موجود ناشی از عدم کفایت شرایط زیست و تأمین مایحتاج زندگی از خطتهای بارز و مهم این تشکل میباشد. از آغاز جنگ تاکنون اکثر کارگران از زحمتکشان مناطق جنگی خرمشهر (محمره) آبادان، اهواز، سوسنگرد (خفاجیه) و... از کار بیکار شده و نه شرکتهای صاحبکاران و نه مجتمعهای مربوطه و دولت حقوق آنان را پرداخت نکرده اند. در شکل اولیهی ناشی از جنگ - بیکاری - آوارگی - و در شرایط عدم پرداخت حقوق کارگران - مبارزهی مطالباتی - طبقاتی آنها با سرمایه داری و دولت بورژوازی شکل میگیرد. توجه به این مبارزه در وضعیت سیاسی کنونی و در اوضاع و احوالی که طبقه کارگر در مجموع در برابر میبرد پیش نهاد اولیه برای شرکت فعال در مبارزات کنونی کارگران و زحمتکشان و سازمان یابی و سازماندهی اتحادیه ها

را با صدای بلند و رسای خود آوای مبارزه خویش مینمایند. اکثر جمعیت از "وزارت کار" خارج شده و روانه خیابان میشوند. بالاخره همه جمعیت بحرکت می آید و بطرف میدان انقلاب حرکت می کنند. شعارهای آنان همان شعارهای صبح بود: "حقوق سه ماهه خونین شهر پرداخت باید کرد. رجائی، رجائی، خودت برو کدایی. رجایی، رجایی حقوق کارگر بده". اکثر افرادی که در مسیر راهپیمایی بودند از خواست کارگران حمایت میکردند. کم کم عدهی نظا هر کنندگان کمتر میشود. اکثر کارگران مسافرخانه هایی که در آنجا مستقرند بر میگردند. تعداد زیادی از مردم به کارگران می پیوندند بعد از "میدان انقلاب" وارد "خیابان کارگر" می شوند. اطراف کارگران افشاکری علیه حاکمیت شکل میگیرد. از خیابان "کارگر" وارد بولسوار "کشاوری" میشوند و از بولسوار به خیابان مصدق و از آنجا بطرف جماران. وقتی به پستهای بازرسی پاسداران میرسند، پاسداران جلوی حرکت کارگران را می گیرند و در حالیکه لوله تفنگها را بطرف کارگران نشانه رفته اند با هجوم کارگران به عقب رانده می شوند. زنجیرهای مانع را کارگران از جا می کنند. در یکی از پستهای بازرسی پاسداران می گویند که خمینی مریض است و نمی تواند همه شما را ببیند. شما باید خواسته ها - بیتان را بشکل کتبی بما تحویل دهید، ما به خمینی میدهم تا به آن رسیدگی شود. کارگران شعار بارچه ای خود را در مدخل پست بازرسی نصب میکنند و شب را در مسجد جماران به صبح میرسانند. صبح هم به آنها میگویند که ما به "وزارت کار" تلفن کردیم و کار شما را در آنجا راه می اندازند. کارگران را بدون جواب قانع کننده، در روز سه شنبه در حالت توهم نگه میدارند.

چهارشنبه ۲ دی

صبح چهارشنبه برای چندمین بار کارگران جلوی "وزارت کار" تجمع می کنند تا شاید معجزه ای اتفاق افتد. یکی از منتخبین کارگران که توانائی نام دارد و قبلاً مدیر "شرکت خدمات کشتی رانی" بوده آخرین نتایج را بسمع کارگران می رساند و می گوید که دولت حاضر شده نصف حقوق را بهمان شکلی که مجلس تصویب کرده بود بشما بدهد فقط ما (نمایندگان) منتظر آن هستیم که فتوایی تصویب نامه را ضمیمه فتوایی کارتهای شناسائی شما و تقاضای درخواست حقوق نموده به آنها ("وزارت کار") تحویل دهیم. تا زمان رسیدگی و اقدام، حدود دوهفته طول می کشد. البته این دوهفته هم کاملاً معرر نیست و ممکن است بدوماه بکشد پس بهتر است شما به محلاتان برگردید و حقوق شما را در محل هائی که تعیین میکنیم و در محل هائی که هستید پرداخت میکنند.

کارگران را بر مبنای مناطقی که مایلند حقوق خود را در آنجا دریافت کنند تقسیم میکنند: خلف آباد، شادگان (فلاحیه)، اهواز (ملا ثانی)، بندر معشور...

برقرار باد اتحاد زحمتکشان ایران و عراق علیه

خود کارگران موجود بود مختل میشد و نهایتاً دچار افتراق و پاشیدگی شد اما در طبع این مبارزه، کیفیت مبارزه‌ی آنها، آنها را به رویا رویی با جوانبی از نهادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... نظیر سرمایه‌داری و جنگ بمناب‌های عمل دولتی طبقه‌ی سرمایه‌دار گشاید. کارگران در این مبارزه با رو در رویی خود با شرکت کارفرما "وزارت کار"، نخست‌وزیری و عملکرد دیوان سالاری آنها، باسداران و شهربانی، مجلس شورای اسلامی، خمینی، تضادهای درونی، هیأت حاکمه و جنگ، عملکرد دولت‌دربار، داشتن کارگران از فعالیت سیاسی و تمسک با نیروهای سیاسی و همچنین رابطه با کمونیستها توانستند به تجربه‌ای گران‌بها دست یابند. بنابراین نتیجه‌ی واقعی این مبارزات را نه در بدست آوردن حقوق پرداخت نشده بلکه در نفع و تکوین اتحاد آنها باید جستجو نمود. ارزیابی از این عنصر مربوط به مبارزات آینده‌ی آنها میباشد اما نقطه‌ی پایانی این مبارزات با شرکت فعال عناصر کمونیستی سازمان یافتگی سازمانده می‌توانست به نقطه‌ی جمعیتی جمعی از ماهیت دولت و وابستگی و بی‌استقلالیت نهادهای مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و سازمان‌یابی و سازماندهی اتحادیه‌ها و کمونیستی کارگران تبدیل شود.

او می‌پرد
به هر دم با نکته‌یی که در
طنین او بیجاست
پیچیده با طنینش در نکته‌ی دیگر
کز آن طنین بیاست
با هر نوای نعرش رازی نهفته را
تعبیر میکند
وز هر نوایش
این نکته گشته فاش
کاین کهنه دستگاه تغییر می‌کند

نیمه

رفقای هوادار! هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه‌های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد.
کمکهای مالی خود را از هر طریق که میتوانید به ما برسانید.

و سیاسی - دموکریستی آنها میباشد. علاوه بر آنچه بعنوان خصوصیات کیفیت شکل اولیه‌ی کارگران در مناطق جنگ زده بیان شد، عوامل دیگری که کیفیت تشکیل اولیه‌ی مبارزه‌ی کارگران استیو دورینگ را ضربه‌پذیرتر نموده بود از انتقال مبارزه‌ی آنها از محل تجمع کنونی آنها (مناطق جنوبی) به تهران، ناشی میشد و میتوان شرایط جغرافیایی - طبیعی مانند سرمای تحمل‌ناپذیر برای کارگران خوزستانی و همچنین ضعف و ضربه‌پذیر بودن محل تجمع از نظر شرایط زندگی و نداشتن پشتوانه‌ی مالی مانند صندوق مالی اعتصاب را نام برد. از خصوصیات دیگر این حرکت کارگران وجود ستم و تضادهای ملی و همچنین روابط خویشاوندی - خویشی ماقبل - بورژوازی میباشد. اکثر این کارگران، زحمتکشان خلق عرب میباشد. ستم ملی - طبقاتی از رشد و تکامل زبان آنها و همچنین همبانی آن با نهادهای دولتی جلوگیری کرده است بطوریکه بیان خواسته‌های آنها را مشکل نموده و به‌صورت مانعی در جهت مقابله با دیوان سالاری (بوروکراسی) و خرافات عوامیل دولت در وزارت کار، مجلس، نخست‌وزیری و... درآمده است. همچنین بخشی از این کارگران منشاء ملی کرد و فارس دارند که این تضاد ملی بشکل گرایش به تجمع گروهی ملی در درون تجمع کلی نمود پیوسته می‌کرد و عامل بازدارنده در سازمان یابی (حتی اتحادیه‌ای اولیه) عمل میکرد. و نیز وجود روابط خویشاوندی - خویشی و قبیله‌ای باعث تمایل به گروه‌بندی خویشی - خویشی میشد و از دیگر عوامل منفی در سازمان یابی کارگران بود. عدم وجود تجربه‌ی غنی سازمان یابی و آگاهی اتحادیه‌ای از خصوصیات دیگر مبارزه‌ی کارگران استیو دورینگ میباشد، بطوریکه کارگران حتی نمایی به تشکیل یک دسته‌ی سازمان‌دهنده نداشتند. بیشتر کارهای اینگونه کمیته‌ها را گروه‌بندی ملی و خویشی - خویشاوندی انجام میداد.

همچنین ناموزونی آگاهی ملی و طبقاتی، اتحادیه‌ای و سوسیالیستی و نیز رسوبات فکری مذهبی و نهادهای توهم نسبت به دولت و به‌تأثیر از دیگر خصوصیات کارگران استیو دورینگ میباشد که در هر لحظه تأثیر خود را بر چگونگی مجموعه‌ی حرکت و سازمان یابی آن و عادات آنها گذاشتند. و اما در این حرکت مبارزاتی یگانگی کارگران استیو دورینگ نتیجه‌ی پی‌آمد وحدت خودآگاه آنها میباشد یعنی طبقه نبود بلکه این حرکت نتیجه‌ی گوشه‌ای اولیه برای اشتراک عمل کارگران مبارز است. جهت بدست آوردن حقوق پرداخت نشده آنها بود. در این لحظه نفی مشترک کارگران استیو دورینگ یعنی گرفتن حقوق پرداخت نشده، آنان را به یک اختلاف، یک اتحاد عمل و اشتراک عمل میکشاند. این شکل کارگران بر مبنای کیفیت اولیه‌ی خویشی و بر اثر رقابتی که بین

حجت الاسلام ریز و درست، همچنان ادامه دارد و هر روز، ابعاد هولناک تری بخود میگیرد. تا جاییکه امروز انسان نمیداند آنچه میشود، میخواند و میبیند، راستی میشود، میخواند و میبیند و با کتابسوس و حشمتناکی مواجه است. امروز تاریخ نویسان آنها در مسخ واقعیتهای تاریخی، در لاف غریبی زدن و در دروغ بافی، روی تاریخ نویسان شاهنشاهی را هزار بار سفید کرده اند. امروز، رهبرانشان با وقاحتی که ابعاد عظیم و بنصور نیامدنی اشان، انسان را به فقر و خشم بلکه بیشتر بوحشت میاندازد، تعسلی وارونه میزنند. امروز وعاظ آریا مهری و آخوندهای ساواکیشان به شخوار همسان باطلی که در منابر می بافتند، با تبدیل نام آریا مهر به امام امت، ادامه میدهند. حجت الاسلام والمسلمین فلسفی که در بیانات خود پس از کودتای ۲۸ مرداد عبارت از "السلطان ظل الله فی الارض" را تکرار میکرد (پیام امروز، ۵۸/۳/۲۸)، کسیکه قبلاً از شهریور ۲۰، دلال بازار بوده و حتی بعداً وقتی که معمم شد دست از دلالی برداشته تا آنجا که روزنامه‌های فکاهی توفیق درباره‌اش شعری سرود که یک مصراع آن چنین بود:

"کی علی در جنگ لاستیک می فروخت؟"

و از سال ۱۳۲۵ بعد با دریافت مقرری ماهانه (با حقوق همدیف سرتیپی) از رکن ۲ ارتش شاه، در پادگانها سخنرانی میکرد و در دانشکده افسری شعار "چه فرمان بزدان چه فرمان شاه" را میداد، کسیکه یکی از دستیاران سرلشکر زاهدی - نخست وزیر کودتا - و دوست سرتیپ بختیار - فرماندهی نظامی - و سرلشکر با تمام نقلیج - رئیس ستاد ارتش - بود و پس از کودتا به توصیه‌ی آیت الله کاشانی، بمنظور تأیید رژیم کودتایی و تحکیم پایه‌های حکومت آن، در شهرستانها سخنرانی میکرد (مجله‌ی "پامشاد"، به نقل از روزنامه‌ی "آیندگان"، ۵۸/۵/۱۳)، امروز دقیقاً همان وظایف را در رژیم جمهوری اسلامی بر عهده دارد: برای سلامت "نایب امام" و "امید مستضعفان جهان" و "حفظ وجود رهبر عظیم الشان انقلاب از جمیع آفات و بلیات" دعا میکند، بمنظور تأیید رژیم جمهوری اسلامی و تحکیم پایه‌های حکومت آن از شهری به شهر دیگر میرود، از طرفدائره سیاسی - ایدئولوژیک (نام اسلامی رکن ۲) ارتش، برای ایستاد سخنرانی در پادگانهای تهران و شهرستانها دعوت میشود، در حضور آیت الله خمینی از "شیخ فضل الله شهید" تجلیل بعمل میآورد، در نماز جمعه‌ی تهران به امامت حجت الاسلام خامنه‌ای به مصدق دشنام میدهد. خلاصه اینکه، یکی از گله‌های سرسید جمهوری اسلامی و مورد احترام و علاقه‌ی شدید "امام امت" و مرشد فدائیان اسلام است. امروز، آنکه رهبری میکند، آنکه حکومت میکند، آنکه قانون مینویسد، آنکه حاکم شرع است، آنکه ابزار سرکوب را میگرداند، آنکه

فدائیان اسلام (۱)

قلب در تاریخ،

سکه رایج در جمهوری اسلامی

و - رازی

از همان اولین روزهای پس از قیام بهمن ماه، که روحانیت همراه با بورژوازی با سوار شدن بر کرده‌ی توهم توده‌ها به حکومت رسید، مسخ تاریخ یکصد سال اخیر کشور ما آغاز شد. فقط یکماه پس از قیام یعنی در ۲۴ اسفند ۵۷، تلویزیون جمهوری اسلامی برنامه‌ی مفصلی به تحلیل از آیت الله کاشانی اختصاص داد. در آن برنامه، به اساسی ترین مقطع جنبش یعنی از حوادث ۳۰ تیر ۱۳۲۱ به بعد (آغاز خیانت کاشانی به جنبش ضد امپریالیستی توده‌ها) و به نقش تعیین کننده و خائنانه‌ی او در موفقیت کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد، به بهانه‌ی "تنگی وقت" مطلقاً اشاره نشد. مسخ واقعیتهای تاریخی در مورد نهضت ملی کردن صنعت نفت بعدی و قیامه بود که حتی علی اصغر حاج سیدجواد که چه قبل از قیام و چه ماهها بعد از آن، در ایجاد توهم توده‌ها نسبت به رژیم جمهوری اسلامی نقش قابل توجهی داشت، دهان به اعتراض گشود (۱)، و همان وقت در شماره‌ی ۳۱ نشریه‌ی "جنبش" مقاله‌ای نوشت تحت عنوان "به تاریخ دروغ نگوید".

از همان آغاز تا به امروز، این دروغگویی‌های بی‌شمارانه به تاریخ و توده‌ها، بویژه در مورد جنبش تنبک‌سوز، جنبش مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت، کودتای ۲۸ مرداد، شورش ۱۵ خرداد، قیام با شکوه توده‌ها علیه رژیم ستمگر پهلوی، درباره‌ی بهبهانی‌ها، شیخ فضل الله‌ها، آیت الله کاشانی‌ها، نواب صفوی‌ها، آیت الله بروجرودی‌ها، حجت الاسلام فلسفی‌ها، آیت الله خمینی‌ها و دهها آیت الله

اینرا امروز نه کمونیستها بلکه در همان ایام روزنامه‌ی "مردم ایران" یعنی ارکان "خداپرستان سوسیالیست" در شماره‌ی ۲۵ مورخ ۲۲/۴/۱۱ خطاب به کاشانی نوشت. وقتی که بقیه آیت‌الله کاشانی، که بقول حسین هیکل "از لحاظ نفوذ معنوی و جاه و جلال، قویترین رهبر شیعه بود" (۳)، بحق چنان ناچیز باشد، دیگر حساب چند تروریست فدایی اسلام (که اگر متحد آنها یعنی چاقوکاران حزب دکتربقایی را کنار بگذاریم، تعداد فعالینشان در آنروز - مان از انگشتان دو دست تجاوز نمیکرد)، کاملاً روشن است.

پیدا است که در رژیم جمهوری اسلامی وقتی که هر روزه، در مقابل چشمان حیرت‌زده‌ی میلیون‌ها انسان، با وقاحت تمام در زمینه‌ی بدیهی‌ترین مسائل بتوان دروغ گفت چرا نشود در مورد وقایع سی سال قبل، نعل وارونه زد؟

*

میدانیم که فدائیان اسلام، پس از سکوت بیست و چند ساله، بعد از فرار شاه، در زمان حکومت شاهپور بختیار، با انتشار مجدد "ارکان انقلابی اسلامی" و "ارکان اساسی انقلاب" (۴) یعنی روزنامه‌ی "نبرد ملت" فعالیت مجدد خود را آغاز کردند. اصلاً جمعیت فدائیان اسلام، کی، چرا و چگونه بوجود آمد؟ چه قدرتی در پس فعالیت‌های تروریستی آن خوابیده بود؟ در جریان سالهای سی چه ضرباتی به جنبش فدا می‌رسانست توده‌ها وارد آورد؟ پس از کودتای ۲۸ مرداد، "دشمنان طاغوت" چه میکردند؟ چرا و چگونه در سال ۳۶، نواب صفوی و همدستان او کشته شدند؟

ما در طی چند مقاله میکوشیم به سئوالات فوق پاسخ دهیم. برای نگارش این مقالات، عمدتاً از منابع و "اسناد معتبری" که توسط فدائیان اسلام، دوستداران و هواداران آنها در جمهوری اسلامی نوشته شده، استفاده خواهیم کرد تا نگویند که کمونیستها برای "کوبیدن فرزندان برومند اسلام" از "اسناد مجعول و غیر معتبر" بهره برداری کرده‌اند. برآستی چه کسی میتواند ادعا کند که "کشف الاسرار" خمینی، "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام"، مصاحبه‌های مجله‌ی "پیام انقلاب" با عبدخدایی از اعضاء قدیمی فدائیان اسلام، ضارب دکتر حسین فاطمی وکیل فعلی مجلس شورای اسلامی، نوشته‌ی عبداللّه کرباسچیان، عدیر و سردبیر نشریه‌ی "نبرد ملت" قبل از ۲۸ مرداد و امروز، مقالات مندرج در روزنامه‌ی جمهوری اسلامی و "اسناد معتبر" مشابه، ساخته‌ی کمونیستها و "دشمنان اسلام" است؟ ما بررسی خود را درباره‌ی فدائیان اسلام از سال ۱۳۲۴ آغاز میکنیم.

"در سال ۱۳۲۴، آقای سید مجتبی نواب صفوی، بنیان‌گذار فدائیان اسلام، در

وعظ میکند، آنکه رویدادهای جاری را تفسیر میکند، آنکه تاریخ مینویسد، یک شیخ فضل الله یا نواب صفوی و یا فلسفی است (از ظواهر امر که بگذریم و بپوسته‌ها را که کنار بزنیم، پیدا کردن نقاط افتراق این سه تن، البته کار ساده‌ای نیست). نوشته‌های شیخ فضل الله، کتاب "حکومت اسلامی" و "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" را در کنار هم قرار دهید، ممکن نیست از شباهت عظیم آنها دچار حیرت نشوید. قانون اساسی جمهوری اسلامی (۱۳۵۸) را با "برنامه‌ی انقلابی فدائیان اسلام" (۱۳۲۹) مقایسه کنید، ممکن نیست از خود نپرسید که آیا هر دو این آثار از یک فکر تراوش نکرده است؟ احکام حکام شرع و دادگاه‌های انقلاب اسلامی بویژه در ماههای اخیر را از نظر بگذرانید خواهید دید که مثلاً اگر کسی در سی سال پیش به فساد فدایی اسلام نگاه کج کرده باشد، مفسد فی الارض است ولی فلان مزدور و شکنجه‌گر رژیم شاه که دستش بخون دهها مبارز و انقلابی آلوده است مشمول عفو مام قرار نمیکرد. هر شماره از مجله‌ی "پیام انقلاب" (ارکان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) را کتب انتخاب کنید، اگر آرم سپاه پاسداران و نوشته‌ی زیر آنرا نبینید، ممکن نیست که آنرا با ارکان رسمی فدائیان اسلام، عوضی نگیرید. فدائیان اسلام، امروز دیگر آن مفهوم محدود سالهای بیست را ندارد که توسط چهار تروریست قشری پایه‌گذاری شد. فدائیان اسلام، امروز یک جریان وسیع فکری است با زیر بنای مشروع طلبی و ولایت فقیه که مستکسر و بنیانگذار اصلی آن شیخ فضل الله نوری، "پیشوای کبیر" آن آیت‌الله کاشانی (۲)، قهرمان آن نواب صفوی، خطیب آن حجت الاسلام فلسفی، با زور مسلح آن سپاه پاسداران، حاکم شرع آن حجت الاسلام خلغالی و رهبر آن آیت‌الله خمینی است.

*

تازه‌ترین تحریف واقعیت‌های تاریخی که از دستگاه دروغ پراکنی رژیم بعثتی تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد بمناسبت سالروز "شهادت" نواب صفوی، رهبر فدائیان اسلام بود. به روایت آن، آنچه در سی سال اخیر، بویژه در زمان نهضت ملی کردن صنعت نفت، صورت گرفت، به یمن آیت‌الله کاشانی و تنی چند از عمال بی‌اراده‌ی او و همفکران آنها بوده، و توده‌ها در آن جنبش بزرگ توده‌ای هیچ نقش نداشته‌اند.

"نقش شخصیت شما در ایجاد این قیام ناچیزتر از آنست که در مخیله‌ی خود سنجش کرده یا دوستانتان توجیه می‌نمایند، بلکه این التهاب و اثر قیام عمومی است که کاشانی را در طلوع یک جنبش، بزرگ کرده تا ریاست مجلس شوق داده است."

کمک آقایان سیدحسین امامی و سید عبدالحسین واجدی و سیدمحمد واحدی تأسیس میکنند.

("برنامه انقلابی فدائیان اسلام"، مقدمه، صفحه ۱).

"آغاز نبرد ((فدائیان اسلام)) با کشتن کسروی شروع میشود. کسروی آغاز انقلاب فدائیان اسلام است. پس از آنهم عده‌ای از جنایت‌کاران را کشتیم و رزم‌آرا را می‌کشتیم. نفت را ما ملی کردیم." (بیانات پر شور برادر حجت‌الاسلام عظیمی در اجتماع پرمهر و صفای طرفداران سازمان در میدان معین بمناسبت ۱۷ شهریور "نبرد ملت"، ۵۹/۶/۲۲).

فدیل مورخ و محقق دانشمند، احمد کسروی، توسط فدائیان اسلام بر کسی پوشیده نیست و جای هیچگونه تردیدی در این زمینه وجود ندارد. فدائیان اسلام همواره از آن بعنوان "آغاز انقلاب فدائیان اسلام" و از افتخارات خود ذکر میکنند. درباره‌ی انگیزه‌ی قتل کسروی، یعنی انگیزه‌ی کشتن فکر و بریدن زبان بد شیوه‌ی اسلامی، روایات فراوانی وجود دارد و از آن جمله‌ی آنها روایتی است که به حسنین هیکل در کتاب "ایران، کوه آتشفشان" نقل میکند.

"نواب صفوی، رهبر جمعیت، روزی در مسجد هندی در نجف نشسته بود که ناگهان روزنامه‌ای از ایران بدست وی داده شد که مقاله‌ای از احمد کسروی در آن درج شده بود. نواب صفوی در حین مطالعه‌ی آن مقاله متوجه شد که نوشته‌های کسروی متضمن طعنهای زننده بر دین مبین اسلام است. نواب بعد از مطالعه‌ی آن، با خشم و غضب برخاسته به نزد یکی از اساتید حوزه رفت تا رای آن استاد را درباره‌ی نویسنده‌ی مقاله بداند... (۵) و استاد جواب داد: کافر است، و قتلش جایز" (ص ۷۷).

نکته‌ی جالب و ناشناخته‌ای در رابطه با انگیزه‌ی قتل کسروی توسط فدائیان اسلام قابل ذکر است: "کشف الاسرار" خمینی پس از شهریور ۱۳۲۰ و در هر حال قبل از ترور کسروی در ۱۳۲۴ انتشار یافته است. (۶) "کشف الاسرار" در واقع فحش نامه‌ایست علیه شریعت سنکلی و بویژه علیه "کسروی خبیث و کسرویها". نقل قولهای تکان دهنده‌ای که از این کتاب ارائه خواهیم داد میتواند

نه تنها سر نخهایی در رابطه با ترور کسروی بدست دهد بلکه همچنین بر تاریخ بلافاصله، نور بیافشد و برای روشن کردن پاره‌ای از نقاط هنوز تاریک و برخی از جنبه‌های بظاهر کج کننده‌ی رویدادهای دو سال اخیر، راهمما باشد. همچنان در رابطه با ترور کسروی در اینجا اشاره کنیم (توضیح بیشتر آنرا بعدا خواهیم داد) که در زمان انتشار "کشف الاسرار" آیت‌الله خمینی از مدرسن حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود و نواب صفوی، از طلاب علوم دینی همین حوزه.

اگر بیوند آیت‌الله خمینی با فدائیان اسلام در طی چهل سال اخیر محتاج به تحقیق وسیعتر و فاکتهای بیشتری است (و ما در اینجا با طرح مساله و بدست دادن سر نخ‌ها از محققان و مورخان برای اثبات آن یاری میطلبیم)، رابطه‌ی تنگاتنگ فدائیان اسلام با آیت‌الله کاشانی، لااقل از سال ۱۳۲۵ به این طرف، از موضوعات کاملاً شناخته‌شده و اثبات شده است. علاوه بر نوشته‌های فدائیان اسلام و طرفداران آیت‌الله کاشانی، صاحب نظران نیز بکرات بر این امر تأکید کرده‌اند. فعالیت فدائیان اسلام، از همان آغاز، جای با نام کاشانی گره خورده است که نمیتوان درباره‌ی فدائیان اسلام بحث کرد و از آیت‌الله کاشانی سخنی بمان نیاورد. با اینحال در این سلسله مقالات گرچه سعی خواهیم کرد باین امر بپردازیم ولی برای روشن شدن برخی از مسائل در رابطه با فدائیان اسلام ناگزیریم بخشی کوچک از اسناد فراوانی که در دست است (و ما در بررسی نقش روحانیت در جنبش ملی کردن صنعت، از آنها استفاده خواهیم کرد)، ارائه دهیم.

در این سلسله مقالات، پس از اشارات مختصر در زمینه‌ی علل و انگیزه‌ی قتل هژیر توسط فدائیان اسلام، درباره‌ی ترور رزم‌آرا - مکتب بیشتری خواهیم کرد. چرا؟ برای این که یک دروغ بزرگ تاریخی و بسیار رایج در این روزها را افشاء کنیم. زیرا که این روزها غالباً ادعا میشود که اکبر رزم‌آرا توسط فدائیان اسلام ترور نمیشد، نهضت ملی کردن صنعت نفت در ایران بوجود نمی‌آمد. چندیات آن برنامه‌ی تلویزیونی در سالروز مرگ نواب صفوی و خزعيلات (مذکور در فوق) آن آخوند نیمچه فاشیست که: "... رزم‌آرا ما کشتیم. نفت را ما ملی کردیم"، بکنار، واقعیت قتل رزم‌آرا در کجاست؟ علت واقعی ترور رزم‌آرا با معرفی دوستان و طرفداران رزم‌آرا (انگلستان، شوروی زمان استالین و حزب توده) و دشمنان اجباری یا واقعی او (امریکا، شاه و دربار، بعضی از رهبران جبهه‌ی ملی و روحانیت بویژه

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان؛ انقلابی دگر باید

کاشانی سود میجستند زیرا بخوبی میدانستند که بدون حمایت کاشانی حتی یکروز هم دوام نخواهند آورد. با این که فدائیان اسلام همواره از دانشانی بعنوان "رهبرکبیر" خود یاد میکنند، روابط آنها، بر خلاف ادعای فدائیان اسلام، همواره چندان صند نبود. آیت الله کاشانی هر جا که منافع خاص او ایجاب میخرد به توقعات فوق ارتجاعی فدائیان اسلام (مثلا در زمینه بیرون ریختن زنان از ادارات)، مهار میزد. کاشانی فشریت و تحجر فکری شیخ فضل الله ها، نواب صفوی ها و رهبران کنونی جمهوری اسلامی را نداشت و از نوعی بینش سیاسی برخوردار بود.

(۳) "ایران، کوه آتشفشان"، حسین هیکل صفحه ۷۲. توضیحا اضافه کنیم که حسین هیکل روزنامه نگار مصری، در سال ۱۳۲۹، پس از ترور رزم آرا به ایران آمد و در طی اقامت یکماهه ی خود در ایران، چهار بار با آیت الله کاشانی ملاقات و مصاحبه کرد. حاصل این بازدید یکماهه از ایران سلسله مقالاتیست در روزنامه ی اخبارالایوم که بعدا در سال ۱۳۳۰، در کتابی تحت عنوان "ایران، فوق برکان" جمع آوری و منتشر شد. کتاب مذکور، در سال ۱۳۵۸، با انگیزه های مشخص و با ترجمه های مثله شده توسط نشریه ی "عادیات" (قم، صندوق پستی ۲۰۹) به فارسی انتشار یافت. همین ترجمه ناقص و مثله شده ی فارسی یکی از منابع ما در این سلسله مقالات خواهد بود.

(۴) مراجعه کنید به جزوه ی "علل توطئه ی مکارانه ی ارشاد ملی، علیه روزنامه ی نبرد ملت، نخستین نشریه ی انقلابی اسلامی ایران" بقلم عبدالله کرباسچیان، مدیر روزنامه ی نبرد ملت صفحات ۷ و ۱۰.

(۵) نقطه ها از ترجمه ی فارسی است.

(۶) این کتاب تاریخ انتشار ندارد ولی با توجه به پاره های اشارات در متن کتاب، تاریخ انتشار آن بین سالهای ۱۳۲۱-۲۳ می باشد.

(۷) "تجدید حیات" فدائیان اسلام، از چند ماه قبل از قیام بهمن ماه تا به امروز خود از موضوعات مفصل و بسیار جالبی است که در این سلسله مقالات به آنها نخواهیم پرداخت. بررسی این امر را به فرصت حداکانه ی دیگری محول میکنیم.

آیت الله کاشانی) میتواند روشن شود. ضمن بررسی این امر، خواهیم دید که فدائیان اسلام نقشی بیش از مزدور و عامل اجرای نداشتند، عروسکان یک خیمه شب بازی بوده اند که نخ آن از جای دیگری کشیده میشد، از جایی که کودتای ۲۸ مرداد کارگر دانی شد. اشاراتی خواهیم داشت به ملاقات نواب صفوی و عبدالحسین واحدی با شاه قبل از ترور رزم آرا و تجویز تلویحی شاه به قتل رزم آرا در این ملاقات (مجله "رکب" امروز"، مصاحبه با وکیل مدافع نواب صفوی در دادگاه نظامی، شماره ی ۴، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۸). و خواهیم دید که در جلسه ی ستری که در مورد قتل رزم آرا تصمیم گرفته شد چه کسانی شرکت داشته اند.

نقش خائنه ی آیت الله کاشانی (و نتیجتا اعمال بی اراده ی او، فدائیان اسلام) از سی تیز ۳۱ بعد و نقش تعیین کننده ی آیت الله کاشانی (و روحانیت در مجموع) در موفقیت کودتای امریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد، موضوع تحقیق جداگانه ای خواهد بود و در این سلسله مقالات بآن نخواهیم پرداخت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، فدائیان اسلام، که امروز مانند تمام روحانیون، صد البته از زمان تولد، "صد طاغوت" و "دشمن نظام شاهنشاهی" بوده اند، راست راست میکردند. نواب صفوی برای ایراد سخنرانیهای مذهبی به شهرستانها سفر میکند. در سال ۳۳، نواب صفوی به کشورهای عربی از جمله عراق، اردن و مصر میرود و پس از بازگشت به تهران، مورد استقبال پرشور فدائیان اسلام و بعضی از روحانیون بسیار بسیار سرشناس امروز قرار میکیرد. نواب صفوی پس از بازگشت از سفر به ملاقات شاه مسرود ("برنامه ی انقلابی فدائیان اسلام"، مقدمه، صفحه ۳).

و سرانجام خواهیم رسید به علل اطمین دستگیری و کشته شدن نواب صفوی در سال ۱۳۳۶ و ختم غائله و سکوت بیست ساله ی فدائیان اسلام. (۷)

ادامه دارد

توضیحات :

(۱) البته ناکفته نباید گذاشت که علی اصغر حاج سیدجواد، حتی در همین مقاله (ضمن دفاع از دکتر مصدق و بر شمردن خیانتها کاشانی) سعی کرد که توهم توده ها نسبت به "فتری از روحانیت" و بویژه به "آقای خمینی" را تحکیم بخشد. و امروز لابد از آن همه مجیز گوئی در صفحات "جنبش" نسبت به فتر روحانیت مبارز "و رهبر انقلاب" پشیمان است!

(۲) باید توجه داشت که آیت الله کاشانی از فدائیان اسلام بعنوان عامل بی اراده خود استفاده میکرد و نواب صفوی و دوستان او از نفوذ و قدرت فوق العاده ی



چند پاسخ...

رفیقان!

بمنظور آنکه یک اشتباه رایج در جنبش پرولتاریا در مورد تفاوت میان ماهیت و عملکرد در ایراد توسط به نظر ما در مورد خرده بورژوازی وجود داشته باشد، در این زمینه توضیح میدهیم.

ما زمانی از اصناف سخن میگوئیم و زمانی از خرده بورژوازی، در جامعه سرمایه داری، قسمت اعظم اصناف قرون وسطائی، بدل به خرده بورژوازی میشوند. یعنی مناسبات حاکم بر آنان مناسبات سرمایه داری میشود (راست، نجار و شاکردش در جامعه سرمایه داری همان رابطه استادکار و آموزگار جوامع ماقبل سرمایه داری نیست). طبیعی است که این استحاله در مدت زمان طولانی انجام نمیکرد و همواره میتوانست روی بخشهایی گذاشت که هنوز با چهار عتیق پیوند بیشتری از جهان سرمایه داری دارند. اینها بمعنای واقعی کلام هنوز خرده بورژوازی هستند. اینها بقایای مناسبات گذشته اند. خرده جامعه در مسیر تکامل سرمایه داری پیش رو دارند. افشار زوال و با استحاله کاملتر می آیند. هر حکمی که در مورد خرده بورژوازی داد، شود در مورد خرده بورژوازی هاست و نه در مورد این افشار که حتی برخی بی طبقه هستند یعنی از یک جایگاه طبقاتی کنده شده ولی هنوز جایگاه مشخصی ندارند. اصطلاحاً برخی از اینان را بومیین پرولتاریا می خوانند ولی این توصیف نیز کامل حال همه آنها نمیشود.

برخی از اینان مادون پرولتاریا و برخی فیما بین پرولتاریا و خرده بورژوازی هستند. حکمی که ما داده ایم - و این حکم جدیدی نیست - در مورد خرده بورژوازی است. کسانی که در مناسبات تولید سرمایه داری عمل میکنند و باین مناسبات تنقید دارند (منشی در رده های پائین آن هستند)، از نظر طبقاتی مدافع آن هستند و خواهان صعود به دایره بورژوازی میباشند. ما میت ایمن قشر ارتجاعی است. اما بدیهی است که بخشهایی از آن میتوانند در شرایط مناسب عملکرد مرفقی داشته باشند و عملکرد مرفقی در عصر حاکمیت سرمایه داران هیچ چیز نیست مگر عمل در جهت حاکمیت پرولتاریا. این امر زمانی انجام میگیرد که این بخش از خرده بورژوازی در تجربه زندگی خود متوجه

شود که مناسبات سرمایه داری چیزی جز یک فقر برای وی بسیار نمیآورد. هنگامیکه متوجه شود که تنها راه نجات او بمشابهی انسان (و نه خرده بورژوا) در گردن گذاشتن به رهبری پرولتاریاست. مارکس و انگلس در این زمینه درمانیست کمونیست میگویند.

"منوف متوسط - یعنی ماحیان صنایع کوچک، سوداگران خرده با، پیشه ورا و دهقانان - همگی برای آنکه هستند خود را بعنوان صف متوسط از زوال برهانند با بورژوازی نبرد میکنند پس آنها انقلابی نیستند (یعنی صرف مبارزه با بورژوازی دلیل انقلابی بودن نیست. باید دید هدف از مبارزه چیست) بلکه محافظه کارند. حتی از این هم بالاتر، آنها مرتجعند: زیرا میگویند تا چرخ تاریخ را به عقب باز گردانند، اگر آنها انقلابی هم باشند تنها از این جهت است که در معرض این خطرند که به عقب پرولتاریا رانده شوند، لذا از مصالح آنی خود دفاع نمیکند بلکه از مصالح آنی خویش مدافعه مینمایند. پس نظریات خویش را ترک میگویند تا بتدریج پرولتاریا را بپذیرند. و تاکید از ماست)

پس وضع آن "لیو فروشی" که مورد نظر است اگر از بومیین پرولتاریاست که بحثش جداگانه است، و اگر میخواهد چرخ تاریخ را بعقب برگرداند که ارتجاعی است. تنها زمانی میتوان حرکت او را انقلابی خواند که به رهبری پرولتاریا کردن نهد. توجه داشته باش که الفاظ ارتجاعی و انقلابی نه از لحاظ بار دشنامی یا تمجیدی بلکه از لحاظ مناسبات تولیدی مورد نظرند. بنابراین نباید واهمه داشت که لیو فروشی زحمتکش را اگر بومیین است و یا اگر هنوز به مرحله ای نرسیده است که به رهبری طبقه کارگر کردن نهد ارتجاعی خواند. نقطه مثبت در این فرد ارتجاعی اما اینست که به لحاظ شرایط زندگی خود میتواند از تجربه زندگی درس بیاموزد و آگاهی در حدی که مایه حرکت او شود بیابد.



رفقا م و ن از رشت

۱- در مورد مواضع ما راجع به حزب جمهوری اسلامی و بورژوازی توضیحاتی را ضروری می بینیم.

ما معتقدیم که حاکمیت کنونی —————
ائتلاف بین خرده بورژوازی و بورژوازی است. این مساله را بوضوح تشریح کرده ایم. اما در این مساله که آیا معادله ای وجود دارد که خرده بورژوازی یعنی حزب جمهوری اسلامی و بورژوازی یعنی مثلاً بنی صدر — بازرگانان، باید گفت که مساله با وجود آنکه از لحاظ کلی و برای ساده کردن میتوان چنین بیان کرد ولی باید در بحثهای دقیقتر به تعدیلات آن توجه داشت. همانطور که گفته ایم بدنه ای کلی حزب جمهوری اسلامی را خرده بورژوازی تشکیل میدهد اما این با بن معنی نیست که هیچ بورژوازی عضو این حزب نیست و از آن مهم تر این بدان معنی نیست که عده ای از بورژواها در رهبری آن نباشند. بورژوا با خرده بورژوا بودن هم در موضع طبقاتی میتواند باشد و هم در تفکر و مشی. توجه داشته باشید که میتوان سرمایه نداشت ولی بورژوا بسود (بورژوا) مبین مناسبات اجتماعی است، کابینا لیست مبین مناسبات تولیدی). از جانب دیگر ملاحظه میکنید که بخش قابل توجهی از خرده بورژواها هم از بنی صدر حمایت میکنند و مساله را بدین سادگی نمیتوان در نظر گرفت که اگر بنی صدر و شرکاء بورژوازی است چرا بخشی از خرده بورژواها هم بجای حزب جمهوری اسلامی از او حمایت میکنند در جناح بندیهای اجتماعی، جناح بندیها بر حسب موضع تولید پایه است ولی عوام ————— بسیار متعدد دیگر از جناح بندیهای اقتصادی (نه الزاماً تولیدی) تا جناح بندیهای بر حسب مسائل رو بنایی دخالت میکنند. طبقات و اقشار بر حسب این مسائل خود منقسم میشوند. در این میان جهت کلی را باید دید و گرنه دچار ساده پنداری که خطرناکتر از هر بلیه ای در عالم مارکسیسم است میشویم. در ادبیات چپ ایران جای یک بحث جامع در مورد حرکات خرده بورژوازی و بورژوازی و انعکاس آن در احزابی مانند حزب جمهوری اسلامی و غیره خالی است. ما نیز تحلیل جامع در این مورد نداریم. یک بررسی اجتماعی در مورد منشاء و ماهیت و ترکیب رهبری و توده های این احزاب باید همانقدر کابینا لیست بودن یا نبودن مثلاً رهبری را در نظر گیرد که بورژوا بودن یا نبودن آنها را. امیدواریم در این زمینه بتوانیم ادای سهم کنیم ولی نتیجه ای این بررسی مشخص در مورد احزاب هر چه باشد تغییری در تحلیل در مورد نیروهای اجتماعی سهم در حاکمیت نمیدهد. حاکمیت در ایران همانطور که کار را

گفته ایم در دست خرده بورژوازی و بورژوازی است.

۲- در مورد حساب کردن امپریالیسم بر روی باند بهشتی یا باند بنی صدر توجه داشته باشید که این مساله بر حسب زمان میتواند تغییر کند. امپریالیسم پیوند خونی با هیچ یک از باندها ندارد و روی باندی حساب میکند که منافع او را بهتر نامی کند. در مقاله ای "چرا شیخ علی خان نمی بخشد" (رهایی شماره ۴۷) اشاره کرده ایم که چگونه باند بهشتی کوشش میکردند با تظاهر به سخت گیری بیشتر، خودشان مخاطب امریکایی ها قرار گیرند و نشان دهند که آنها هستند که حلال مشکلاتند. در جریان حل مسالمتی کروگانگیری نیز دیدیم که همین آقایان از همه پیش افتادند. امپریالیسم امریکا نیز بر حسب استراتژی و تاکتیکهای خود میتواند این جناح یا آن جناح را در این یا آن لحظه مورد توجه اساسی قرار دهد. این امر میتواند تعبیر کند. اما آنچه که تغییر نمیکند نقطه ای حرکت امریکا — یعنی حرکت از منافع خود است. در این سؤال نیز مانند سؤال پیش توجه داشته باشید که این مسائل به معادلات ساده تقلیل نمایند. موضوعات و حرکات اجتماعی را در پیچیدگی و ظواهر مناقض باید مورد توجه قرار داد. فردا روزی میتواند سیاست امریکا (در شکل و البته نه در محتوا) تغییر یابد. و مخاطبین مجدداً عوض شوند.



رفقا!

در تکثیر

و پخش رهائی

بکوشید!



اعتصابات کارگری در لهستان ۲

“بورکراسی و دمکراسی سوسیالیستی”

الف - شعبان و س - حسامی

بهررو، انتشار این سند، علاوه بر موارد فوق الذکر، برای آشنایی جنبش چپ ایران با نمونه‌ای از نظریات جریان‌های چپ و کمونیست در بلوک “سوسیالیستی”، که در نشریات و منابع سرمایه‌داری کوچکترین اشاره‌ای به آنها نمی‌رود (دقیقاً بخاطر چپ‌بودن این جریان‌ها)، مفید و مثبت خواهد بود. این سند با عنوان “پیش‌سوی دموکراسی سوسیالیستی” از نشریه‌ی متا (META) تابستان ۱۹۷۸، ترجمه شده است.



انقلاب سوسیالیستی - غالباً ما می‌گویند - انجام شده است. تضادهای طبقاتی از میان رفته‌اند، جای مبارزه طبقاتی را کوشش جمعی تمام ملت گرفته است، و برای نخستین بار در تاریخ روابط اجتماعی حاکم انکشاف آزادانه‌ی نیروهای مولد را ممکن می‌سازند. اما از این دیدگاه شورشی کارگری توده‌ای که چندین بار ظرف چند سال اخیر در کشور ما رخ داده‌اند کاملاً غیر قابل درک است. اگر حزب متحد کارگران لهستان ((حزب کمونیست لهستان)) و دولت خلقی نماینده‌ی منافع توده‌های زحمتکش‌اند، پس این توده‌ها علیه چه کسی می‌شورند؟ تا آنجا که به دولت مربوط می‌شود، روشن است که تظاهرات کارگری بر حسب تعریف او فقط می‌تواند ضد سوسیالیستی باشد و کسانی که در این تظاهرات شرکت می‌کنند فقط می‌توانند ما چرا - جویانی باشند که باید شدت مجازات شوند. ((اما)) در حقیقت امر، این تظاهرات نشان داده‌اند که اگر کارگران بخواهند شرایط زندگی‌شان را بهتر کنند، یا حتی از بدتر شدن شرایط زندگی‌شان جلوگیری کنند، مجبور می‌شوند با دولت مقابله کنند. بعلاوه، این تظاهرات - همانطور که در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ نشان داده شد - دقیقاً همان عاملی هستند که

در قسمت اول مقاله، اوضاع اقتصادی و سیاست‌هایی را که طی دهه‌ی اخیر منجر به بحران کنونی در نظام اقتصادی - اجتماعی این کشور شده‌اند، با استفاده از آمار و ارقام بررسی کردیم. در ادامه و قبل از اینکه به مبارزات کارگری در لهستان و چشم‌انداز این مبارزات بپردازیم، لازم دیدیم سند زیر را که تحلیلی سیاسی - اجتماعی از اوضاع لهستان است ارائه دهیم. این سند بیانیه‌ایست که در سال ۱۹۷۸، توسط یک گروه اپوزیسیون کمونیست (بسیار اظهار خود گروه) نوشته شده است. این سند پس از رد سوسیالیستی بودن نظام موجود در لهستان، به بررسی و تحلیل انتقادی مبارزات کارگران و روشنفکران پرداخته و نه‌ای اصولی را که “از خلال مبارزه برآنها، یک جنبش کارگری واقعی” بوجود خواهد آمد، مطرح می‌کند. اصولی که “جنبش انقلابی کارگری همیشه برآنها بنا شده است”، و “در کمون پاریس در ۱۸۷۱ مطرح شدند” و “پایه‌ی فعالیت شورا‌های کارگری در روسیه ۱۹۱۷ را تشکیل می‌دادند”.

لازم به تذکر است که ارائه‌ی این سند از جانب ما، لزوماً بمعنای پذیرش تمامی مواضع آن نیست. بعنوان مثال “سرمایه‌داری دولتی” بودن لهستان و جوامعی نظیر آن (که البته در خود متن نیز در کیومه آورده شده است)، موضع رسمی سازمان ما نیست. از طرف دیگر در خود سند تناقضاتی نیز چشم می‌خورد. از جمله اینکه در ابتدای آن بیان می‌شود که “روابط اجتماعی موجود باید بطور بنیادی دگرگون شوند”، ولی در پایانی اظهار می‌شود “انجام یک انقلاب سیاسی... واضحست که انقلاب سیاسی بمعنای دگرگونی روبنایی است، حال آنکه دگرگونی بنیادی، استثمار، تضاد طبقاتی، طبقه حاکم و سایر مسائل که در سراسر این سند به آنها اشاره می‌رود، تماماً یک انقلاب اجتماعی را الزام آور می‌سازند.

اجتماع جدا است. این دستگاه خارج از تو-
لید است و بالای سر جامعه قرار دارد، به
این معنی که تمامی قدرت اداری در دست
کاستی از مدیران "حرفه‌ای" کل جامعه متمرکز
شده است. خود بوروکراسی واقعیت مملکت
چنین قدرتی را پایه‌ای برای یک موقعیت
اجتماعی ویژه میبندد (مثلاً بحکم موروخ
دسامبر ۱۹۷۲ نگاه کنید که نظام حق-
بازنشستگی ویژه‌ای را برای افرادی که در
مواقع رهبری دستگاه حزبی و دولتی قرار
دارند، و برای اعضای خانواده‌ی ایشان
برقرار میکند).

برای این قشر حاکم، بوروکراسی نه فقط
یک ابزار قدرت، نه فقط یک وسیله، بلکه
منشأ انسجام درونی آن، جسم و روح آن است.
باین دلیل است که فقط آن اهدافی را میتواند
برای تولید بپذیرد که با جدایی دستگاه
دولتی از جامعه مغایر نباشند بلکه آنرا
حفظ کنند.

باین ترتیب نظام فعلی از اجتماعی شدن
واقعی قدرت، یعنی از الغاء دستگاه دولتی
منفصل از جامعه، جلوگیری میکند. این-
میتوان یکی از ارکان رژیم بحساب آورد. بنا
براین نظام فعلی از ((روز)) آنچه که
جوهر سوسیالیسم است جلوگیری میکند.

وجود یک دستگاه دولتی منقسم
((از جامعه)) همیشه نشانه‌ی واضح مبارزه
طبقه‌ای در جامعه بوده است. تضاد میان
هیأت حاکمه‌ی بوروکراتیک و طبقه‌ی کارگر-
ساز درین انعکاس تاریخی مبارزه‌ی طبقه‌ای
است.

رشته‌ی این تضاد در نوع دولتی (state)
است که پس از انقلاب اکثراً وجود آمد. لنین
در همان اوایل خطر انحطاط نهادهای
شوروی (soviet) را حس کرد و اظهار داشت که:
"روشای بوروکراتیکی که ساز در
نهادهای شوروی پدید آمده‌اند، قطعاً
حتی بر سازمانهای حزبی اثری مملکت
خواهند گذاشت. زیرا رده‌های بالای
حزب در عین حال رده‌های بالای دستگاه
دولتی نیز هستند." (*)

در حالیکه در آغاز این انحطاط فقط بمثابه
یک گرایش در میان گرایشهای دیگر ظاهر شد
(لنین گفت "این یک دولت کارگری است")
انحرافات بوروکراتیک است (* *). این
گرایش بزودی بقیه را تحت الشعاع قرار داد،
و تاریخ آنچه که "نظام سوسیالیستی جهانی"
خوانده میشود در واقع تاریخ تبدیل بوروک-
راسی به یک طبقه‌ی حاکم است.

این اولین طبقه‌ی حاکمی است که از
یک ساختار ((سازمان یافته))ی درونی
برخوردار است. آن عنصری که به ((اب-
طبقه)) انسجام میبخشد و به آن اتحاد سیاسی
و اخلاقی میدهد حزب است. البته این بدان
معنی نیست که دستگاه حزبی نمیتواند محصل
رشد مبارزه و رقابت میان گروهها و جناحهای
مختلف باشد. اما مسأله‌ی اساسی این رقابت

انکشاف سریعتر نیروهای مولده و صنعتی شدن
سریعتر را ممکن ساخته‌اند، حتی اگر کارگران
علناً چنین چیزی را طلب نکرده باشند.

کارگران از طریق مبارزه‌شان ثابت کرده‌اند

که دستگاه بوروکراتیک حزب و دولت مانع

اساسی در راه پیشرفت اجتماعی بیشتر است، و

((ثابت کرده‌اند)) که روابط اجتماعی موجود

باید بطور بنیادی دگرگون شوند.

تاکنون بوروکراسی توانسته است کارگران
را قانع کند که توسعه‌ی اقتصادی مستلزم
انضباط و تبعیت کامل از یک رهبری حرفه‌ای
است. شعار "لهستان دیگری بسازید" که
پس از دسامبر ۱۹۷۰ مطرح شد، به بوروکراسی
توان آنرا داد که کارگران را خلع سلاح کند.
هرگونه امکان تبدیل کمیته‌های اعتصاب به
کمیسیون‌های کارگری که مسئول نظارت بر
اجرای وعده‌های بوروکراسی باشند و بتوانند
خود به انجام آنها کمک کنند پیشاپیش رد
شد.

معلوم شد که شعار "لهستان دیگری بساز-
ید" دقیقاً برای جلوگیری از ساختن یک
لهستان دیگر مطرح شده بود، ((لهستان
دیگری)) که در آن کارگران بتوانند تولید
را اداره کنند و تمام تصمیمات مربوط به
اقتصاد را بگیرند.

پس از دسامبر ۱۹۷۰ نسبت به اینک-
تناقضات اجتماعی - که اعتصاب انعکاس آشکار
از آنهاست - برخوردهایی اتفاقی، یا "شکافی
موقتی میان حزب و توده‌ها"، نیستند، بلکه
جوهر نظام تولیدی لهستان و دیگر کشورهای
هستند که "سوسیالیست" خوانده میشوند،
آگاهی بیشتری حاصل شد.



قرار بر این است که هدف تولید در
کشور ما عبارت باشد از "ارتقاء منظم شرایط
زندگی کارگران، ایجاد شرایط مناسب برای
پروراندن توان بشری هر فرد، و تقویت روابط
اجتماعی از نوع سوسیالیستی" (ادوارد گیرک
کنگره‌ی ششم حزب کمونیست لهستان، ۱۹۷۱). ما
به آسانی میتوان نشان داد، همانطور که
گیرک خودش نیز توضیح میدهد، که تعریف
وی بهیچوجه حاصل تحلیل از نظام تولیدی
ما نیست، بلکه وسیله‌ای است برای لاپوشانی
ایدئولوژیک و کنترل سیستم. گیرک ادامه
میدهد:

"حزب ما دلیل اساسی تقویت روابطش
با اجتماع را در چنین تعریفی از
اهداف و نیروهای محرکه‌ی انکشاف
آتی سوسیالیسم می بیند."

ماهیت یک نظام تولیدی را نه امیال رهبران
آن، بلکه شیوه‌ی واقعی کنترل تولید توسط
دستگاه حزبی و دولتی معین میکنند،
((دستگاهی)) که بسیار متمرکز و از بقیه‌ی

یک مدت ثابت و از پیش تعیین شده میفروشد. بر عکس، در جامعه ما، هیچکس حق ندارد "کارخانه" اش را بدون اجازه ی قبلی ترک کند. کارگران نه فقط در خلال ساعات کارشان، بلکه در تمام مدت عمرشان تحت سلطه ی انضباط استبدادی یک کارخانه قرار دارند.



تضاد طبقاتی میان بوروکراسی و طبقه ی کارگر نه فقط در خلال قیامهای بزرگ، بلکه بالاتر از همه در کارکرد روزمره ی اقتصاد آشکار میشود. منافع طبقاتی بوروکراسی - حفاظت از یک دستگاه دولتی منفصل - هدف واقعی برنامه ی اقتصادی ملی است.

به این دلیل برنامه کاملاً با منافع اصل تولیدکنندگان بلاواسطه، که علیرغم میلشان بآن زنجیر شده اند، بیگانه است. در نتیجه، واحدهای تولیدی - از یک کسروه کار گرفته تا واحدهایی متشکل از چندین کارخانه - فقط تا آنجا در تحقق برنامه میکوشند که بدفاع از منافع مشخص خودشان (گرفتن پاداش، بهبود موقعیت) مربوط است. بنابراین هر واحد تولیدی میبایست واحدهای دیگر را صرفاً ابزاری برای رسیدن به اهداف ویژه ی خودش تلقی کند. به این ترتیب رقابت خودبخودی میان واحدها تمام نظام اقتصادی را در بر میگیرد. عواقب این خصوصی کردن عمومی کل نظام اقتصادی عبارتند از پدیده های "توضیح ناپذیر" چون کیفیت نازل کالاها، اشکالات موجود در برقراری همکاری کارخانه های مختلف، و غیره. همه ی این مسائل صرفاً بر واقعیت ائتلاف عظیم کوشش انسانی و ابزار مادی تولید دلالت دارد. تمام تجربه ی دهه ی اخیر شدت نا فسی مکتب رسمی است که میگوید روابط اجتماعی فعلی دیگر مانعی بر سر راه انکشاف نیروهای مولده نیستند، و انکشاف صنعتی نیروی محرکه انکشاف اجتماعی است. بوروکراسی علیرغم اینکه از عواقب سیاسی مضر این ائتلاف (برای خودش نیز) آگاه است. بدلیل نقشی که در فرایند تولید دارد، کاملاً از تشخیص ریشه های اصلی آن عاجز است. با صدای بلند، سازما ندهی بد کار، با آوری نازل، و بی توجهی واحدهای تولیدی مختلف نسبت به رفاه کارگران را محکوم میکند. اما مطلقاً نمیتواند ببیند که این با اصطلاح "سازماندهی بدکار" ابتدایی ترین مظهر تضاد طبقاتی، "سازماندهی بد" جامعه، است.

بعلاوه، خلعت بی نهایت اتمیزه شده ی کل نظام تولید نه فقط نتیجه، که هدف اجتماعی جاکمیت بوروکراسی نیز هست. زیرا به تداوم قدرت آن کمک میکند. ساختار قدرت منفصل از جامعه فقط تا زمانی ضروری است که

بنا تقریباً همیشه عبارت است از اهتمام به محافظت از منافع کل قشر حاکم، و نه منافع افراد.

حتی اگر رهبرانی که در گذشته تقدیس میشدند برکنار و مجازات شوند، هدف از این عمل صرفاً حفظ آن ساختار قدرت بوروکراتیکی است که مورد تهدید سیاستهای آنان قرار گرفته بود. "ما آن حزبی هستیم که حتی اگر افراد آنرا ترک کنند باقی میماند؛ زیرا افراد میروند اما حزب باقی میماند، افراد اشتباه میکنند، امیدشان را از دست میدهند، اما حزب همیشه پیروز خواهد بود." (پلنوم هشتم حزب کمونیست لهستان، ۱۹۵۶).

این عملکرد سیاسی حزب بهیچوجه در تضاد با این حقیقت نیست که اکثریت (۶۰ درصد) اعضای آن کارگرند. (این رقم درست بنظر نمیرسد زیرا حتی مطابق آمار رسمی تعداد کارگران در حزب کمونیست لهستان از ۸۰ درصد در سال ۱۹۴۵، به ۶۰ درصد در ۱۹۴۹، و تدریجاً به حدود ۴۰ درصد در سال ۱۹۵۹ تقلیل یافته و پس از آن در همان حد ثابت ماند. تحولات اخیر نیز تعداد کارگران عضو حزب را به شدت کاهش داده است - رهایی). این کارگران بمتابهی پوشش حزبی، زیرا بدون آنشان ماهیت حزب بعنوان سازمان بوروکراسی بلافاصله افشا میشود.

نقشی را که حزب در فرایند تولید بازی میکند فقط بشکلی بسیار سطحی میتوان بسا نقش سرمایه داران مقایسه کرد. سازماندهی تولید در کشورهای "سوسیالیستی" مرحله ی بالاتری از تکامل تاریخی و اجتماعی را نشان میدهد. تولید دیگر نه در درون یک کارخانه بلکه در یک مقیاس ملی، با عبارت بهتر در مقیاس تمام کشورهای متعلق بیک نظام اقتصادی و سیاسی سازمان داده میشود. مجازاً میتوان گفت که تمام این کشورها یک "کارخانه ی بزرگ" را تشکیل میدهند. این "کارخانه" خودکفاست، بدین معنی که هم ابزار مادی تولید و هم کارگران بطور طبیعی بآن تعلق دارند. اینها همه اجزاء سرمایه داری دولتی اند، و باین ترتیب برای همیشه در چرخ دنده های آن گرفتارند.

این امر فقدان بیکاری را نیز توضیح میدهد. بازار از میان برداشته شده، یعنی اینکه صرفاً بمتابهی یک نوع مشخص مورد توافق اداره ی اقتصادی وجود دارد. این امر وضع پرولتاریا را اساساً عوض میکند. پرولتاریا صرف نظر از سطح تحصیلات، مهارت، یا در آمدش یک طبقه ی جدید بردگان صنعتی امروزی را تشکیل میدهد. کارگر دیگر - مثل جامعه ی سرمایه داری نیروی کارش را نمی فروشد، زیرا فروش مبتنی بر این فرض است که شخص صاحب نیروی کار خودش است، و انرا برای

تحت این شرایط، فقط اعتصاب یک فرصت واقعی برای شکستن انحصار قدرت توسط بوروکراسی فراهم میآورد. آنچه که کارگران هنوز واقعا درک نکرده‌اند این است که در خلال اعتصاب قدرت به آنها منتقل میشود.

خواسته‌های کارگران اعتصابی عمدتاً بر سه اصل اقتصادی متمرکز شده‌اند. کمیته‌های اعتصاب هر بار که وعده‌ی برآورده شدن خواسته‌های کارگران داده شده منحل شده‌اند. حتی وقتی کار همزمان در چند کارخانه در نقاط مختلف کشور متوقف میشد، کارگران مبارزاتشان را با هم هماهنگ نمیکردند و اغلب حتی از وجود اعتصاب‌هایی در بقیه‌ی نقاط بی‌خبر بودند. مارکس در زمان خود گفت (و این هنوز معتبر است) که:

"مهمتر از همه اینکه، کارگران در طول مبارزه و بلافاصله پس از آن، باید تا آنجا که ممکن است، علی‌حده کوشش‌های بورژوازی برای آرام کردن اوضاع عمل کنند... آنها باید طوری فعالیت کنند که هیجان انقلابی موجود پس از پیروزی، به ناگهان سرکوب نشود. برعکس، آنها باید آنرا تا حد امکان زنده نگاه دارند. جناح کارگران نه تنها نباید مخالف کارهای به اصطلاح افراطی - موارد انتقام توده‌ای از افراد منفور و یا ساختمان‌های عمومی که خاطرات تلخی را بیاد می‌آورند - باشد و این اعمال را تحمل کند، بلکه باید رهبری آنها را بدست بگیرد." (***)

تضاد درونی و فقدان همبستگی در میان کارگران همیشه به نفع بوروکراسی‌اند. به ویژه بوروکراسی از تفاوتهایی که کارگران و روشنفکران را از هم جدا میکنند سود برده است. تشکیل کمیته‌ی دفاع از کارگران (KOR) به مثابه‌ی یکی از نتایج وقایع ژوئن ۱۹۷۶ اولین نمایش همبستگی کل پرولتاریا از سال ۱۹۵۶ باین سو بود. بوروکراسی خود را در مقابل چنین همبستگی‌ای عاجز یافت و مجبور شد وجود یک اپوزیسیون علنی را تحمل کند و همه‌ی آنها را که بجرم "لات‌بازی" در ژوئن ۱۹۷۶ زندانی شده بودند آزاد کند. اگر چه "کور" (KOR) نتوانست ساختاری برای این همبستگی فراهم آورد و خود را به کمیته‌ی مبارزاتی کارگران تبدیل کند (در واقع "کور" هرگز چنین هدفی را برای خود در نظر نگرفته بود)، اما به فرایند سازماندهی اپوزیسیون ضد بوروکراسی در مقیاس وسیع کمک کرد.

برای اینکه اپوزیسیون فعلی به نافی نظام بوروکراتیک تبدیل شود، در وطنی اول بر این متکی است که کارگران صنعتی بتوانند خود را از توهمات اصلاح طلبانه

کارگران، از آنجا که هنوز شرایط کار خود را زیر فرمان خود ندارند، از همکاری با یکدیگر عاجز باشند.

وقتی ضایعات بجایی برسد که اقتصاد را فلج کند، این کارگران اند که به‌های آن را میبرد دارند. این موضوع نوعی استثمار طبقه‌ی کارگر را نشان میدهد. وقتی که گومولکا در ۱۹۷۰ و بارو شویچ (نخست وزیر لهستان در دولت گیرک - رهایی) در سال ۱۹۷۶ برنامه‌هایشان را برای تنظیم قیمتها و دستمزدها عرضه کردند، به "ضرورت اقتصادی" اشاره نمودند (یعنی، نیاز به اینکه کارگران مخارج اتلاف را تحمل کنند). در تضاد با این امر، آنچه که اکنون یک ضرورت اقتصادی واقعی شده است عبارت است از سازماندهی تولید توسط خود تولیدکنندگان. بعبارت دیگر، آنچه ضروری شده خودمختاری سیاسی پرولتاریاست.



پایه‌های خودمختاری پرولتاریا در خلال تظاهرات کارگری پی‌ریزی میشوند. کارگران تا آن حدی که توانایی متشکل شدن برای دفاع دسته جمعی از منافعشان را به دست می‌آورند، بیشتر و بیشتر رقابت‌های روزمره‌شان را کاهش میدهند، و باین ترتیب ضربه‌هایی به نظام استمیزی تولید وارد می‌آورند. بوروکراسی فقط در صورتیکه بتواند این نطفه‌های سازماندهی کارگران را خنثی کند خواهد توانست اوضاع را کنترل کند.

این درست است که تا بحال کارگران همیشه شور مبارزاتی خود را از دست داده‌اند و نتوانسته‌اند از مرحله‌ی دفاع از منافع خود به مرحله‌ی حمله به بوروکراسی پیشروی کنند. ولی "نظم"ی که دوباره برقرار شده هرگز یک بازگشت ساده به اوضاع قبلی نبوده است. انکشاف نیروهای مولده، شهری شدن، و صنعتی شدن، که نتیجه‌ی مبارزات کارگران بوده‌اند، به نوبه‌ی خود شرایط مادی لازم برای تحکیم آتی پیوندهایی را که در درون طبقه‌ی کارگر شکل گرفته‌اند فراهم آورده‌اند.

در عین حال، کارگران بوسیله‌ی نمایش قدرت خود، دستگاه بوروکراتیک را تکامل بخشیده‌اند، به این طریق که آنرا مجبور کرده‌اند بیشتر و بیشتر از ابزار آشکار و خشن برای اعمال قدرت خود استفاده کنند. باین دلیل، تضادهای طبقاتی بیشتر و بیشتر آشکار و افشاء شده‌اند.

پرولتاریا نمیتواند در مبارزه‌ی خود هیچ یک از نهادهای موجود دولت "سوسیالیستی" تکیه کند. تمام برنامه‌های "تنظیم قیمتها" و دستمزدها همیشه مورد حمایت صمیمانه‌ی نمایندگان "واقعی" کارگران در حزب، سیم (پارلمان لهستان - رهایی)، و اتحادیه‌های کارگری قرار گرفته‌اند.

شده از منافع شخصی خود (که در حقیقت کاملاً موهومیند) دفاع میکنند، فقط میتوانند به ناتوانی خود پی ببرند.



میتوان مسأله‌ی اساسی را آنکه جنبش کارگری در حال باز بیدار شدن با آن روبه‌رو است، مسأله‌ای که همزمان با این جنبش مطرح شد، در پرسش زیر خلاصه کرد: "چه چیزی باید بجای دستگاه بوروکراتیک حزب و دولت قرار دهیم؟"

در اینجا مسأله‌ی سازماندهی مطرح است. ما مینابست تمام پیوندهایی را که در خلال مبارزه‌ی طبقه شکل گرفته‌اند در نظر بگیریم، و آنها را نقطه‌ی شروع واقعیتی بدانیم. در حال حاضر این پیوندها شکل یک شبکه تماسهای غیر رسمی را دارند، ولی این امر فقط باین دلیل است که مبادله‌ی اطلاعات و هماهنگ کردن فعالیتها غیرممکن شده است. بدلیل وجود این تماسها، تبدیل اعتمادهای فعلی به یک مبارزه‌ی سیاسی آگاهانه در آینده ممکن خواهد بود.

در عین حال، از این شبکه‌ی تماسها، یک سازمان خودمختار کارگری آغاز به پیدایش خواهد کرد، سازمانی که فرصتهایی برای هماهنگی بیشتر و بیشتر فراهم خواهد آورد. چنین سازمانی صرفاً مخالف رژیم نخواهد بود، بلکه هم آنی‌تر و هم جایگزین آن خواهد بود. کار این سازمان این خواهد بود که بعنوان حامل منافع کارگران (در چهارجوب جدایی دین نمایندگان و آنها که نمایندگی میشوند، که خود میتوانند مبنایی برای بوروکراتیزه شدن باشد) عمل کند. ((این سازمان)) شکل جنبشی سازماندهی جامعه‌ی آینده خواهد بود.

با تکیه بر چنین سازمانی، کمیته‌های اعتماد میتوانند پس از پایان اعتماد به شوراها کارگری تبدیل شوند. یا در دست گرفتن کنترل بلاواسطه اداری یک کارخانه، یک مجتمع صنعتی، و غیره، شوراها کارگری به پایه‌هایی برای خودگردانی کارگران تبدیل خواهند شد، تا کارگران مسئولیت خود را خود بدست بگیرند و باین ترتیب دستگاه مدیریت منفصل - دستگاه بوروکراتیک - را از میان بردارند، و بالاخره تضاد طبقاتی را از میان ببرند.



مبارزه برای برانداختن نظام بوروکراتیک مبارزه برای دموکراسی سوسیالیستی است. اینها اصولی هستند که جنبش انقلابی کارگری همیشه بر آنها بنا شده است. این اصول در کمون پاریس در ۱۸۷۱ مطرح شدند،

از نوع "دفاعی" خلاص کنند، و در حلقه‌ی بعدی بر ظرفیت روشنفکران - که تا بحال بیشتر متوجه ادبیات بوده‌اند - برای کمک به کارگران در این کوشش.

اپوزیسیون ضد بوروکراسی فعلی، در شوشه‌های نظریش، نه بر علیه بوروکراسی، که بر علیه "سوءاستفاده‌ی آن از قدرت" قد علم کرده است. خصلت استبدادی و خودکامی این دولت را محکوم کرده و درخواست کرده است که مقررات دولتی به مرحله‌ی اجرا درآیند و آزادیهای تضمین شده در قانون اساسی اجرا شوند.

بهمن ترتیب، ((این اپوزیسیون)) نه با اهداف مصلحانه‌ی دولت، که با شیوه‌هایی که برای رسیدن به آنها بکار میروند مخالفت کرده است. روابط فعلی تولید ("سالموده‌ی سوسیالیستی") را بدیرفته و فقط اصلاح روبرو، یعنی برقراری یک نظام چند حزبی، را خواسته شده است. ((این اپوزیسیون)) حتی نتوانسته است نشان دهد که چگونه و بوسیله‌ی چه کسی چنین دموکراتیزه شدنی میتواند به مرحله‌ی اجرا درآید.

اپوزیسیون روشنفکری نماینده‌ی هیچ چیز نیست مگر آنی‌تر ایدئولوژی حاکم، و باین ترتیب، بر دشمن خود متکی است. درک آن از تمام با درک بوروکراسی هماهنگ است، باین معنی که بر تقابلی سطحی میان این نظام و سرمایه‌داری، مطابق یک چشم انداز جنرال صایبی - سیاسی (ژئوپلیتیکی) "شرق - غرب"، استوار است، بجای اینکه آنها را تغییرات تاریخی‌ای توضیح دهد که درک برتری تاریخی و همچنین محدودیتهای جدی نظام تولیدی کشورهای "سوسیالیستی" را ممکن میسازد.

برای ما، آنچه که مطرح است اینست که به شکلی کاملاً نظری نظام مصلحانای اجتماعی کاملاً جدیدی را طرح بریزیم که ((از نظام موجود)) بهتر باشند. مسائل عبارت است از اینکه، در تاریخ این نظام، اشکال نظامی آزادی ممکن را که در فرایند خلق شدن هستند کشف کنیم.

در این نظام، ابزار تولید هم اکنون اجتماعی هستند، باین معنی که تولید همگی ضروریات زندگی توسط آنها شکل سازماندهی و اداره‌ی افراد در سطوح جامعه را بخود میگیرد. اما ((این ابزار)) هنوز برای خود اجتماعی نشده‌اند، یعنی سازماندهی و مدیریت هنوز عملیاتی اجتماعی بخود نگرفته‌اند. سازماندهی تولید توسط خود تولیدکنندگان وجود ندارد. بنابراین، این نظام نوعی از استبداد است که تمام زمینه‌های زندگی را در بر میگیرد. تا زمانیکه افراد متمیزه

مبارزه با اهریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست

شکل گرفتن هستند. بنا کنیم. فقط همبستگی بین المللی میتواند تضمینی باشد بر اینکه کوشش برای کسب آزادی سیاسی، انجام یک انقلاب سیاسی، و استقرار دموکراسی سوسیالیستی با دخالت خشونت آمیز خارجی در نیمه راه متوقف خواهد شد.

ژانویه ۱۹۷۸



یکی از مسائلی که سبب شد ما این سند را انتخاب کنیم، اینست که برخی از پیش-بینی های آن در سال ۱۹۷۸، هم اکنون محقق شده اند. مثلاً "از این شبکه تماسها، یک سازمان خود مختار کارگری آغاز به پیدایش خواهد کرد، سازمانی که فرصتهایی بسیاری هماهنگی بیشتر و بیشتر فراهم خواهد آورد." حق اعتصاب در عمل گسب شده است و غیره. البته اینکه سایر مسائل طرح شده در آن نیز به وقوع خواهند پیوست یا نه مسئله ایست که در آینده روشن خواهد شد. بهر رو در شماره گاه آینده به مبارزات مشخص کارگران و جوانب مختلفان و آینده این مبارزات خواهیم پرداخت.

ادامه دارد

توضیحات

(*) لنین، مجموعه آثار، (مسکو انتشارات پروکرس ۱۹۶۶) جلد ۳۱، صفحه ۲۲-۲۱
 (***) لنین مجموعه آثار، جلد ۳۲، صفحه ۴۸
 (****) کارل مارکس و فردریک انگلس، "خطابه به جامعه کمونیست"، منتخب آثار (مسکو، انتشارات پروکرس، ۱۹۶۹) جلدیک، صفحه ۱۸۰

تصحیح

در شماره گذشته رهائی در مقاله "اعتصابات کارگری در لهستان" نام نویسندگان مقاله از قلم افتاده بود که در این شماره آورده شده است.

توضیح

مقالات بی امضاء نشریه رهائی منعکس کنندهی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه ای کلی مطابق با نظرات سازمان هستند، معهدا میتوانند در راهی از جزئیات مطابق نظرهمی اعضاء آن نباشد.

و پایه ای فعالیت شوراها را کارگری در روسیه در سال ۱۹۱۷ را تشکیل میدادند. امروز لازم است که این اصول را بخاطر بیاوریم. البته نه برای اینکه از بوروکراسی بخواهیم از آنها پیروی کند، بلکه برای اینکه یک جنبش کارگری واقعی میتواند از خلال مبارزه برای این اصول پدیدار شود:

۱- حق اعتصاب: کسانی که بطور سازمان یافته از کار دست بکشند نباید اخراج شوند، و حق دارند از اعتصاب خود دفاع کنند.

۲- همدی مسئولان باید بطریق دموکراتیک انتخاب شوند وقابل عزل باشند. شیوهی انتخاب و انتخاب با لیستهای از پیش تنظیم شده خاتمه داده شود. کسانی که برای خدمت در ارگانهای رهبری انتخاب میشوند باید پس از خاتمه دوره ی خدمت خود بمحل کار خود بازگردند. این هم چنین بدان معنی است که مدیریت یک کارخانه (یا هر کارگاه دیگر) باید توسط کارگران آن کارخانه انتخاب شود، و نمیتواند توسط آنان عزل شود، و این یعنی انشاء مدیریت "حرفه ای".

۳- دستمزد همدی مسئولان حزبی و دولتی در سطح دستمزد یک کارگر متوسط. لغو تمام امتیازاتی که در حال حاضر به مقامات مسئول تعلق دارند. برابری و عدالت اجتماعی با این معنی نیست که تمام دستمزدها باید یکسان باشند، بلکه فقط به این معنی است که انجام وظایف رهبری در هیچ سطحی نباید فرصت بدست آوردن امتیازات ویژه را فراهم آورد.

۴- آزادی فعالیت تمام سازمانهایی که به مقررات دموکراسی سوسیالیستی احترام میگذارند. هیچ سازمان سیاسی حق ندارد حق نمایندگی انحصاری منافع کارگران را غصب کند. از دیدگاه دموکراسی سوسیالیستی، تمام سازمانهایی که شورا های کارگری را تنها مقام مسئول میدانند قانونی نیستند.



تعداد خستناکی میان بوروکراسی و پرولتاریا که در کشور ما با این روشنی ظاهر میشود سالوده ی تمام ((کشورهای)) نظام سوسیالیستی جهانی است. از این روست که چشم انداز مبارزه ی پرولتاریای لهستان به مبارزه ی پرولتاریای بقیه ی کشورهای "بلوک سوسیالیستی" بستگی دارد. پیشرفت این مبارزه را با این وسیله میتوان ارزیابی کرد که بهینیم تا چه حد خواهیم توانست بر تجزیه ی درونی ای که ویژگی "بلوک سوسیالیستی" است چیره شویم، و همبستگی بین-المللی کارگران را بر پیوندهای اقتصادی و فرهنگی ای که بین این کشورها در حال

در حاشیه...

گول خورده‌اید. همان‌طوریکه دیشب

حمید گفت... (جمهوری اسلامی ۵ بهمن

۵۹ - تاکیدها از ماست)

این "عمال خارجی" بقول آقای خمینی، چه کسانی هستند؟ همان نیروهای انقلابی و مرفقی که "انقلاب فرهنگی" ارتجاع را بموافطلبیده‌اند. همان کسانی که در "مباحثه"ی تلویزیونی "حمید" مورد حمله قرار میگیرند!! و بالاخره چه کسانی "مشغول کمک به اربابان خودشان" هستند؟

آیا این آقای "حمید جرایدی" جاسوس امپریالیسم نیست که از سیمای جمهوری اسلامی و نه "رادیوهای خارجی و منحرف" مشغول کمک رساندن به اربابان خود و "رهبران" جمهوری اسلامی است. آیا این حاکمان جدید نیستند که وحشت زده از اوجگیری حرکت انقلابی توده‌ها دست به دامان عمال خارجی یا بقول آقای

خمینی "حمید" شده‌اند. و آیا این چپ‌پز فراتر از بدعت‌های آریا مهری در سرکوب نیروهای انقلابی و مرفقی نیست.

"از آن دیستان تا دانشگاه مرکسز توطئه است" و "از کودکان تا دانشگاه مرکز..." (همانجا)

دیر نیست تا تحت "رهبری امام امت" و "توصیه"های جاسوسان "سیا" رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی شاهد تعطیل شدن دبستان‌ها و کودکان‌ها نیز باشیم. تا مبادا "عمال خارجی" با تبلیغات خود خاطر "حمید"، "رهبر" و "اربابان" را بیش از این مشوش سازند. با این همه معاون سابق وزارت دارایی و "شومن" جدید جمهوری اسلامی طی اولیسن نمایش خود یک چیز را بدرستی بیان کرد و آن اینکه طی مدت "بازداشت" با او بسیار خوش رفتاری کرده‌اند. غیر از این هم نمیتوان انتظار داشت. رژیمی که انقلابیون بسیاری را در زندان‌ها به بند کشیده و حبس و شکنجه‌های آریا مهری را با خمس و زکات اسلامی به پای آنها مینویسد شایسته است که از ما موران ساواک و "سیا" بخوبی پذیرایی کند. و شایسته‌تر اینکه چنین ما مورانی بنسداد و کردار این رژیم و این رهبر را تأشید کنند. و اجرای چنین نمایشات چندی آوری ارزانی صدا و سیمای نکبت بار جمهوری اسلامی باشد که توده‌های زحمتکش و انقلابی خواست خود را در خیابان‌ها و با مشت‌های گره به نمایش خواهند گذارد.

تشدید بحران...

آنند که در اسرع وقت، مزاحمین چپ را که یکی از سخت‌ترین موانع ممکن در راه تثبیت حاکمیت هستند، به پرنحوه سده زینین ببرند. توده‌ها نیز علیرغم آنکه، توهمشان نسبت به رهبری روبه زایل شدن است، اما هنوز در یک مقیاس وسیع به میدان نیامده‌اند. از اینرو ایمن شاید ویژه، وظائف و تکالیف ویژه ای را در مقابل جنبش کمونیستی ایران قرار میدهد. تکالیفی که باید معادلات موجود را به نفع جنبش کمونیستی برهم زند.



مضمون واقعی این تکالیف - نه کسب قدرت به معنی مشخصان - بلکه کوشش بیکر در راه گسترش و نفوذ معنوی و تشکیلاتی چپ در میان مردم بر راستای مبارزهای است که از تثبیت هریک از دو جناح حاکم جلوگیری کند. عبارت دیگر، اگر در گذشته و در طول همین دو سال، چپ و سازمان‌های آن صرفاً به رشد کمی می‌انديشیده و روش‌های مبارزاتی که برای رسیدن به این هدف انتخاب می‌نمودند، روش‌ها و تاکتیک‌های عمومی افشاگرانه بوده است، امروزه علاوه بر آن باید به تشدید مبارزات مردم و کانالیزه کردن موج مبارزات علیه حاکمیت دست زنند و اینگونه است که میتوانند این رشد کمی را در لحظه انکشاف تاریخی تبدیل به یک رشد کیفی نمایند و افشاگری بمعنی کلاسیک کلمه جای خود را به افشای گریبوسیله آن سری از اقداماتی میدهد که راه را بر تثبیت حاکمیت سد نماید، و زمینه ساز پاکیزه توده ای جنبش چپ باشد. یعنی باید: هر حرکت اعتراضی، آگاهانه و یا ناآگاهانه در زمینه های مختلف را باید در جهت مبارزه علیه دوجناح حاکمیت سازمان داد. در هر اقدام مترقیانه که باعث عدم تثبیت حاکمیت میشود باید شرکت نمود و آنرا سازماندهی کرد. در کارخانه‌ها باید عملاً علیه شعار انحرافی با لایردن تولید مبارزه نمود. در مدارس باید ناراضی‌های موجود را علیه حاکمیت کانالیزه نموده و با دست زدن به اکسیون‌های اعتراضی، راه را برای رادیکالیزه کردن هرچه بیشتر محیط باز کرد. باید به میان جنگ زدگان رفت، و خشم آنان را علیه حاکمیت سازمان داد. باید..... مضمون تبلیغات و حرکات افشاگرانه باید در جهت به ستوه آوردن نظام حاکم باشد. تاکتیک‌های مختلف افشاگری در اشکال مختلف آن، تحصن، اعتصاب، راه پیمایی، بحث‌های خیابانی، و حتی در صورت لزوم مقابله با تهاجمات اوباش باید در دستور کار قرار گیرد.

کشایش دانشگاه، این سنگر آزادی، بنفع زحمتکشان،

در حاشیهٔ ر ویداد ما

هم نوائی رهنمودهای امام امت و توصیه‌های يك ما مور "سیا"

نخورند. چرا که "دانشگاه مرکز توطئه است" و ۹۹ درصد دانشگاهیان (البته با عـرض معذرت) افرادی فاسد و فريب خورده هستند و از خود بعنوان مثال نام ميبرد. ليکن فراموش ميکند بگويد که آيا آقا يان بني صدر، بهشتي، با هنر، آيت، فارسي، حبيبي، بازرگان و... و ديگر اعوان و انصار جمهوري اسلامي جز، همان ۹۹ درصدند يا خير. امام امت نيز که خطر دانشگاه را از خطر "بمب خوشه‌اي هم بالاتر" ميداند و معتقد است "تمام اين مصيبتهايي که براي بشر پيش آمده است ريشه اش از دانشگاه برآمده" (سخنراني - روز ۲۷ آذر ۵۹) خرسند از همنوايي اين ما مور "سيا" به دانش آموزاني که، روز بعد از "مباحثه" ي تلويزيوني حميد جرايدي، در جماران به ديدارش رفته بودند ميگويد:

... اينها مشغول کمک به اربابان خودشان هستند، بدانند که در

راديويهاي خارجي و راديويهاي منحرف از اينها پشتيباني ميشود... اينها هم همان جنگ را با صورت ديکري در مدرسه ها و دانشسراها و در دانشگاه ها برآه مياندازند همه عمال خارجي هستند و

شما بايد هر جا که هستيد توجه تان، توجه شما زياد بر اين مسأيل باشد که مبدا يک وقت چشم باز کنيد ببينيد

بقيه در صفحه ۲۱۵۸

اگر اجرائي نمايشات تلويزيوني با شرکت ما موران ساواک از بدعتهاي رژيم شاه بود، وارثان بلا فصل آن رژيم يعني رهبران جمهوري اسلامي در اين مورد کوي سبقت را، همچون بسياري ديگر از موارد، از همتايان آريا مهری خود ربوده اند، و براي بر پا کردن چنين نمايشات نفرت انگيزي از همان اولين روزهاي حيات ننگينشان ابعاد واقعات را تنها بتهاي ممکن بسط داده اند.

اما تنها شکنجه گران معروف ساواک (همچون تهراني) نيستند که در موقع لزوم با اجرائي يک سريال نمايشي به کمک "رهبران" ميآيند. براي سرکوب مبارزات حق طلبانه ي زحمتکشان، براي تخطيه ي انقلابيون کمونيست و نيروهاي انقلابي و براي تائيد پندار و کردار "رهبر" و "رهبران"، "توصيه" هاي ما موران "سيا" (نظير حميد جرايدي) نيز بکار گرفته ميشود. و اين شکردی است که رژيم کنوني افتخار ابداع آنرا دارد.

در شرايطي که با آزادي گروگانهاي (سابقا جاسوس) امريکايي ما هيت سازشکارانه هيات حاکمه پيش از پيش نزد توده ها بر مملأ شده است و در شرايط اوجگيري حرکت انقلابي دانشجويان و دانش آموزان مبارز براي باز گشايي مجدد دانشگاه ها و عقيم گذاردن انقلاب فرهنگي "مکتبيون و ليبرالها"، رژيم ارتجاعی، حميد جرايدي ما مور چند ساله ي سازمان "سيا" که تا تاريخ ۵۹/۴/۳ (قبل از دستکيري) در مقام معاونت وزارت دارايي انجام وظيفه ميکرد را به ايفاي نقش جديدي فرا ميخواند. حميد جرايدي که "دادگساره انقلاب" هنوز حساب گناه و "صواب" ها پيش را به آخر نرسانده در روز چهارشنبه اول ديمه در يک "مباحثه" ي تلويزيوني چنان بشرمانه به تخطيه ي نيروهاي انقلابي و تبرئه ي خود ميپردازد که تنها از ما موران کهنه کار سازمانهاي جاسوسي امپرياليستي و "رهبران" و پاسداران رژيم سرمايه داري برميايد.

اما چه جای تعجب که "توصيه" هاي يک ما مور سازمان جاسوسي "سيا" براي جوانان با فرمايشات "امام امت" يکسان از آب درميايد. اين جاسوس امپرياليست به جوانان ما توصيه ميکند که در فکر بازگشايي دانشگاه نباشند و گول کسانیکه چنين خواستي را تبليغ ميکنند

هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی